

دبیر کمیته کردستان محمد آسگران
Tel: 00491635112025
E-mail: moasangaran@googlemail.com

۶۸۰

ایسکرا

Tel: 0046720077654 تاشن تماس با ما

۲۹ خرداد ۱۳۹۲، ۱۹ ژوئن ۲۰۱۳

سر دبیر عبدال کلپریان

انتخابات در جمهوری اسلامی و پیامدهای آن مصاحبه ایسکرا با محمد آسگران



میگوید این انتخابات نیست؟
آسگران: نه تنها این انتخابات بلکه در طول حیات جمهوری اسلامی هیچوقت انتخابات به معنای مرسوم و قابل قبول دنیای امروز برگزار نشده است. تمام آن صفحه ۲

ایسکرا: بر محور انتخابات سولات زیادی این روزها سر باز کرده است میخواهیم در این مصاحبه به همه آن سولاتی که شنیده ایم و سولاتی که برای خودمان مطرح است پردازیم. اجازه بدهید از ابتدا سوال کنم چرا

جمهوری اسلامی دیشب متولد نشده!

متفاوتی از مردم را منعکس کرد. عده ای از ترس جنگ، ترس از عراقیزه شدن، و بقول عده ای هم میخواستند هزینه انتخابات "مهندسی" شده را بالا ببرند، به روحانی رای داند. این انگیزه ها وجود دارند. و خود نیز ناشی از تناقضات این نظام هزارو یک سر جمهوری اسلامی است.



نسان نودینیان

سرانجام در میان طایفه هزار سر جمهوری اسلامی "حجت الاسلام حسن روحانی" پرزیدنت روحانی شد. منظره های "استقبال" از پرزیدنت روحانی به اندازه ای برای تعدادی شگفت انگیز شده است که انگار جمهوری اسلامی دیشب متولد شده! سابقه قتل و جنایت، سی خرداد ۱۳۶۰ و قتل عامهای سال ۱۳۶۷، قتلهای زنجیره ای، بطور متوسطه روزی دو تا سه نفر اعدام، سنگسار و زندانی کردن هزاران نفر از مردم و ساکنین این مملکت را پشت سر ندارد. "پرزیدنت روحانی" هم در این پرونده پر از جنایت سابقه و ید طولانی دارد. کارنامه اش اظهارمن الشمس است. این "شگفت" زدگی یک روزه برملا میشود. با اولین اعدامها و دستگیریها پرونده بسته میشود. و امروز با دستگیری مجدد بهنام ابراهیم زاده و آزاد نکردن رضا شهابی با وجود وضعیت وخیم جسمی پرونده بسته شد. و اما این "انتخابات" انگیزه های سیاسی متوسل میشوند. صفحه ۲

بیانیه حزب کمونیست کارگری در باره نتایج انتخابات ۹۲



نامید. رفسنجانی مهر "دمکراسی خدشه ناپذیر" بر آن کوبید. بی بی سی گفت این "چیرگی عقلمرایی بر آرمانگرایی" است. اصلاح طلبان خارج از حکومت آنرا "امیدبخش" و "کاهش شکاف مردم و حکومت" صفحه ۳

مضحکه ای که در جمهوری اسلامی انتخابات نام دارد پایان یافت و حسن روحانی مقام با سابقه نظامی امنیتی رژیم بعنوان رئیس جمهور از صندوق بیرون آمد. خامنه ای آنرا "حماسه سیاسی"

فراخوان اقبال مرادی پدر زانیار مرادی برای شرکت در مراسمهای ۲۰ ژوئن



ناعادلانه و درسته خود بدون هیچ بند کشیده و در دادگاههای

با سلام و درود خدمت شما و مردم عزیز قبل از هرچیز سلام و درود دارم خدمت خانواده عزیز و داغدار که فرزندانشان را در زندانهای حکومت اسلامی از دست داده اند و با آنها ابراز همدردی می کنم. همانطور که میدانید، از ابتدای حکومت اسلامی، جهت تثبیت حکومت ننگین خود یکی از ابزارهای غیر انسانی که بکار برده، کشتار زندانیان سیاسی و

نگاهی به مضحکه انتخابات در مهاباد

حکومت باشد با زندان و شکنجه و اعدام مواجه می گردد. هنگامی که هیچگونه آزادی سیاسی و آزادی احزاب در این کشور وجود ندارد، و همه کاندیداها قبل از فرا رسیدن روز انتخابات از انواع و اشکال صافی ها و فیلترها می گذرند، هنگامی که صفحه ۵

بهنام رازی
جمهوری اسلامی مضحکه انتخاباتش را روز جمعه ۲۴/۳/۱۳۹۲ همزمان در تمام شهرهای ایران برگزار کرد. این در حالیست که هرگونه آزادی اندیشه و عقیده در این کشور ممنوع است و هر اندیشه ای که مخالف این

صفحه ۶	بهای نان / بهنام رازی
صفحه ۸	نوری در انتهای تونل مزده: آخوند میانه رو بعدی ظهور میکند! / منصور حکمت
صفحه ۹	نگاه هفته: مجموعه ای از رویدادهای هفته در شهرهای کردستان / نسان نودینیان
صفحه ۱۱	مختصری از تاریخ یک دوره / عبدال کلپریان / بخش چهاردهم
صفحه ۱۲	سومین سالی که پدرم در روز تولدم با من نیست / نیما ابراهیم زاده
صفحه ۱۲	نامه زندانی در بند بهنام ابراهیم زاده به مناسبت سالروز تولد تنها فرزندش!

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

از صفحه ۱ مصاحبه ایسکرا با محمد آسنگران...

چیزی که اسمش را انتخابات گذاشته اند و از جمله این مورد آخر که روحانی نتیجه آن بود، یک شو تبلیغاتی و شعبده بازی خیل آخوند و سرمایه دارانی است که برای قدرت و ثروت و سرمایه مافیایی خود میخواهند توجیه شرعی پیدا کنند. اینها مردم را نه شهروندان دارای حقوق مساوی که آدمهای بنده و مطیع خدا و نماینده خدا که خامنه ای باشد میدانند. این فضای مرید و مرادی و بنده و خدایی همه اش نیاز سرمایه امروز و قدرت مافیایی حاکمان اسلامی امروز است نه انتخابات.

اجازه بدهید همین انتخابات ریاست جمهوری اخیر را مورد بررسی قرار بدهیم. تا نشان بدهم که چرا میگویم این انتخابات نیست.

در انتخاباتی که نصف جمعیت یعنی زنان حق کاندید شدن ندارند و به قول آخوند کپک زده راس این حکومت که گفته بود "کسی را به ده راه نمیدادند دنبال خانه کدخدا میگشت" همین یک جمله را اگر در یک جامعه متدین یک سیاستمدار و یا مقام حکومتی بگوید به جرم تحقیر و توهین به مردم اگر محاکمه اش نکنند چنان بی اعتبار میشود که باید استعفا بدهد و از مردم معذرت بخواهد. اما در جمهوری اسلامی و در چهار چوب قوانین اسلامی این امری متداول و تحقیر زن بخشی از قوانین شرعی و اسلامی است. بنابراین تا همینجا نصف جمعیت در این انتخابات از حق مساوی برخوردار نیست و مکلف است فقط انتخاب کند نه انتخاب بشود. تازه حق انتخاب کردنش هم محدود به خواست و تایید حاکمان است نه کسی که مستقل است و بتواند انتخاب کند.

از نصف جمعیت باقی مانده که از نظر قوانین اسلامی مردان هستند باز هم تمام مردان پیروان غیر مذهب شیعه آشنا عسری از حق کاندید شدن محروم هستند. این یعنی پیروان تمام مذاهب دیگر و از جمله مسلمانهای غیر شیعه محروم هستند.

از میان همین قشر نازک باقی مانده یعنی مردان شیعه اثناعشری هم کسانی حق کاندید شدن دارند که تعهد و تعلق سیاسی و عقیدتی و

عملی خود را به ولایت فقیه یعنی خامنه ای اثبات کرده باشند. این اثبات کردن هم یعنی حاکمان از چنین کسانی باید رضایت داشته باشند. بنابر این تمام جناحها و افراد منتقد خامنه ای حق کاندید شدن ندارند.

از میان قشر باقی مانده و دارای حق کاندید شدن مخالفین و کمونیستها و مردم که هیچی، حتی همه سران و مقامات حکومتی هم از این حق برخوردار نیستند. برای غربال کردن آخرین افراد باقی مانده یعنی کسانی که حکومتی و متعهد به ولی فقیه هستند شورای نگهبان را گذاشته اند آنها را به میل ولی فقیه غربال کند. هر کس که تحلیلا با خامنه ای زاویه داشته باشد یک جمع آخوند مطیع و حلقه به گوش خامنه ای نشسته اند و تصمیم میگیرند که حق کاندید شدن را از آنها سلب کنند.

این جمع هم بوسیله خود خامنه ای تعیین شده است. مرحله اول انتخابات را آنها انجام میدهند. در همین انتخابات اخیر بیش از ششصد نفر کاندید شده بودند. شورای نگهبان ابتدا از میان آنها هشت نفر از مقامات قبلی و فعلی حکومت اسلامی و متعهد به ولی فقیه را تعیین و بقیه از حق کاندید شدن محروم شدند.

در این مرحله از انتخابات حتی کسانی مثل رفسنجانی، خاتمی و رحیم مشایی و... هم از حق کاندید شدن محروم شدند. در آخرین مرحله که خود خامنه ای و شورای نگهبان و سپاه و وزارت اطلاعات و... کسانی را تایید کردند به آنها اجازه داده میشود در چهار چوب مقررات تعیین شده و حتی نه آنطور که خود آنها میخواهند حق تبلیغ دارند. خارج از چهار چوب مقررات تعیین شده آنها هیچ کاندید غربال شده ای هم حق بیان نظرات و سیاستهایش را ندارد. بنابراین در جمهوری اسلامی پدیده ای به اسم انتخابات وجود خارجی ندارد.

ایسکرا: با این وجود چرا هنوز احزاب و جریاناتی هستند در این بازی رژیم شریک میشوند؟

آسنگران: جریاناتی که در این

شو مضحک شریک میشوند یا بخشی از خود این رژیم هستند و یا افق و سیاستشان تفاوت زیادی با جمهوری اسلامی ندارد. هر چقدر هم با این یا آن سیاست نظام اعلام نارضایتی بکنند، نهایتا خود را در حفظ رژیم اسلامی و یا نظام حاکم ذینفع میدانند. به همین دلیل این تحقیر و توهین را میپذیرند و آنرا انتخابات مینامند.

ایسکرا: اگر این جریانها خود را ذینفع میدانند و یا بخشی از رژیم هستند، شرکت میلیونها نفر از مردم در این انتخاباتها را چگونه توضیح میدهد؟

محمد آسنگران: ابتدا بگویم که آمار و ارقام اعلام شده از جانب جمهوری اسلامی قابل اعتماد نیستند. نگاه کنید به آمار و ارقامی که در مورد تورم، سطح فقر، بیکاری و... اعلام کرده اند. هر جناحی آمار جداگانه ای اعلام کرده و هیچکدام هم مبنای قابل قبولی ندارند. حتی خودشان هم آمارهای اعلام شده خودشان را قبول ندارند. حالا که به انتخابات میرسیم چه دلیلی دارد آمار اعلام شده آنها را درست بدانیم. بخشی از همین رژیم یعنی اصلاح طلبان و بخشی از آخوندها و حتی مقامات بالای حکومتی مانند رفسنجانی و خاتمی و کروبی و موسوی و... قبلا اعلام کرده اند که آمار نتایج انتخابات سال هشتاد و هشت آنها تقلبی بود و میلیونها رای را جابجا کرده اند.

اکنون در سال نود و دو چه دلیلی وجود دارد که بپذیریم کل جمع آرا را حتی چند برابر نکرده باشند. اما برای بحث در مورد آمار و ارقام فعلا همین ارقام اعلام شده رسمی را مبنا بگیریم. وزارت کشور اعلام کرده است آمار کسانی که حق رای دارند حدود پنجاه میلیون و نیم است. از این رقم گویا حدود سی و شش میلیون در انتخابات شرکت کرده اند. از میان شرکت کنندگان هم حدود یک میلیون رای باطله بوده است. بنابر این با یک جمع و تفریق ساده طبق همین آمار اعلام شده حدود پانزده میلیون از مردم ایران این انتخابات رژیم را قبول نداشته اند و به هیچکدام از کاندیدها رای نداده اند. از میان بقیه کسانی که پای

از صفحه ۱ جمهوری اسلامی...

و اما فراخوان کارگران و انتظار جامعه از کارگران. وضعیت اقتصادی و اجتماعی در ایران رو به وخامت می رود و تاثیر آن بر شرایط زندگی مردم بلافاصله است. بیکاری رو به رشد است، تورم به سطح بی سابقه ای رسیده است و بیشتر مردم ناگزیر از اشتغال به چند شغل هستند زیرا مزد حداقل برای خنثی کردن تورم کافی نیست. شکاف بین درآمد ثروتمندان و فقرا رو به گسترش است. در چنین وضعیتی، کارگران از حق سازمان دهی آزاد برخوردار نیستند.

فعالین کارگری در معرض بیشترین فشارهای امنیتی قرار دارند. حق بیان و حضور در میدیا و رسانه ها بشکل مطلق از آنها سلب شده است. هفت میلیون کودک در ایران از تحصیل محرومند. بیکاری میلیونی به سیمای اصلی شهروندان جامعه تبدیل شده است. هر جا و هر نقطه ای از شهرهای کوچک و بزرگ را نگاه کنید در آن موج بیکاری و ترس از بیکارسازی بخوبی نمایان است. فحشا و اعتیاد و دزدی هم بیداد میکند. روزانه از زندانها و در کارخانه ها و مراکز کار صدای کارگران در دفاع و برای تحقق مطالباتشان بلند و بلندتر میشود. حق خواهی جنبش

۱۸ ژوئن ۲۰۱۳
۲۸ خرداد ۱۳۹۲

میکرد. بنابر این رای مردم نه در تایید سیاستهای نظام بلکه در اعتراض به وضع موجود بود. اینکه بخشی از مردم در سخت ترین شرایط و ضد دموکراتیک ترین امری شناخته شده است. در زیر حاکمیت شاه، صدام حسین، مبارک و... هم همیشه بخشی از جامعه پای صندوق رای رفته اند. آنهایی که پای صندوق رای رفته اند هم الزاما طرفداران این حکومتها نبوده اند. اما با وجود تکرار چند باره بی نتیجه بودن انتخاب بین بد و بدتر در ایران باز هم بخش قابل توجهی از مردم پای صندوق رای رفتند. این پدیده قابل بحث است و باید کمی روی آن فکوس کرد. از نظر من این

از صفحه ۲ مصاحبه ایسکرا با محمد آسنگران...

حد از شرکت مردم نتیجه دو عامل است. اول آن بخش از مردم معترض که پای صندوق رای رفته اند با یک تحلیل و ارزیابی نادرستی به این نتیجه رسیده اند که با رای دادن میتوانند تحولی به نفع خود ایجاد کنند. زیرا فکر میکنند فعلا توان سرنگونی رژیم و تغییر پایه ای در اوضاع سیاسی ایران را ندارند و باید به حداقل تغییرات اکتفا کنند. این خود ناشی از اتخاذ یک تاکتیک مبارزاتی در بین مردم است. این معنی تمکین و رضایت به وضع موجود نیست. یک تاکتیک مبارزاتی است.

دوما از نظر مردم امکان انتخاب بهتری که شانس تغییر پایه ای در زندگی آنها را ایجاد کند وجود نداشت که مردم به آن اقبال نشان بدهند. به همین دلیل میگویم مردم پراگماتیستی عمل کردند. ولی در همین حد از پراگماتیسم اکنون روحیه ای ایجاد شده است که بخش زیادی از مردم به این نتیجه رسیده اند که خامنه ای را یک قدم وادار به عقب نشینی نموده و میان حاکمان تشتت بیشتری ایجاد کرده اند. خود این روحیه زمینه ای میشود که مبارزات و اعتراضات مردم با توقعات بالاتری وارد میدان جدال اجتماعی با نظام بشوند.

اما از نظر روانشناسی اجتماعی این انتخابات از منظر مردم تا روزهای آخر با مقدار زیادی از ابهام، حدس و گمان و تقلب و سازش ناپذیری خامنه ای و سپاه و وزارت اطلاعات همراه بود. اگر دقت کنید تا روزهای آخر ثبت نام بخشی از نامزدهای اصلی رژیم، مشخص نبود. معلوم نبود چه کسانی کاندید خواهند شد. حتی معلوم نبود شورای نگهبان چه کسانی را تایید میکند و مرحله اول انتخابات را چگونه به پایان میرساند.

از منظر مردم حتی این هم معلوم نبود که آیا بعد از رد صلاحیت رفسنجانی و مشایی، خامنه ای از شورای نگهبان میخواهد تصمیمش را تغییر دهد یا نه. ابعاد و میزان تقلب که به موضوع دائمی انتخاباتهای جمهوری اسلامی تبدیل شده است معلوم نبود. کمتر کسی میتوانست نتیجه انتخابات را حدس بزند. در جریان

رفسنجانی است و برای حفظ نظام است. رفسنجانی خودش اگر به قدرت میرسد مهار کردنش برای خامنه ای ساده نبود. اما با وجود روحانی اکنون بده بستان میان بیت رهبری و رفسنجانی تازه آغاز شده است. روحانی خودش صاحب هیچ خط و جهت مشخصی نبوده و نیست. از این به بعد اما ناچار است مثل هر رئیس جمهور دیگری سیاست و تاکتیک خود را داشته باشد و عمدتا در چهار چوب سیاستهای رفسنجانی بازی خواهد کرد. مشکلاتش با خامنه ای بیش از پیش عیان میشود. جبهه اصلاح طلبان داخل کشور هم عمدتا دور خط رفسنجانی جمع میشوند. بخشی از اصولگرایان هم به این جهت تمایل نشان داده و به این سمت میروند. در این پروسه اما جامعه نیازهای خودش را یکی بعد از دیگری طرح و برای اجرای آن دست به مقابله خواهد زد.

ایسکرا: محمد آسنگران در میان کسانی که هیچ گونه توهمی به رژیم اسلامی و هیچکدام از جناحهای ندارند این احساس وجود دارد که انتظار داشتند اتفاقی نظیر ۸۸ تکرار شود. به نظر شما این توقع را چگونه میتوان پاسخ داد؟

محمد آسنگران: به نظرم این توقع زیاد هم دور از انتظار نبود. حالا ممکن است مثل سال ۸۸ نمیشد. اما اگر همین حد از مردم شرکت میکردند و جلیلی یعنی کاندید مورد نظر خامنه ای از صندوق بیرون می آمد شک نداشته باشید که دوباره خیابانها شلوغ میشد. اتفاقا این همان فاکتوری است که خامنه ای را ترساند و وادار به عقب نشینی نیم کلاج کرد. این احتمال بود که دوباره مردم به خیابان بیایند و اینبار با توجه به فضای منطقه و کشورهای همسایه بویژه اتفاقات ترکیه به خانه فرستادن مردم کار آسانی نبود. بویژه خود بالای رژیم چند شقه شده بود و حتی اصولگرایان هم نمیتوانستند دور خامنه ای متحد بمانند. سپاه و اطلاعات رژیم اسلامی پایه های لرزان حکومتشان را دیدند و به وضع موجود یعنی آمدن روحانی رضایت دادند. اینجا است که حتی میتوان

بیانیه حزب کمونیست کارگری...

از صفحه ۱

قلمداد کردند. اما تا آنجا که این مضحکه جنبه جدی داشت قبل از هر چیز نشانه دیگری از نفرت و اعتراض وسیع مردم علیه جمهوری اسلامی بود. هیاهو و ادعای پوچ "شرکت حماسی مردم" را باید بحساب آخرین تلاشهای "مهندسی انتخابات" رژیم گذاشت اما تعداد واقعی رای دهندگان هر چه باشد در این تردیدی نیست که چه آن میلیونها نفری که رای ندادند و هر جا توانستند صدای اعتراض خود را بلند کردند، چه آن زنان و مردان جوانی که انتخابات رژیم را علیرغم همه بگیر و ببندها به فرصتی برای اعتراضات خیابانی و فریاد زندانی سیاسی آزاد باید گردد و به چالش کشیدن حجاب و آپارتاید جنسی و سایر ارزش های اسلامی و ارتجاعی تبدیل کردند

و چه آنها که با رای خود کوشیدند شکافهای درون حکومت را تعمیق کنند، در واقع عزم کل مردم را برای خلاص شدن از شر جمهوری اسلامی و همه جناحهایش منعکس نمودند.

انتخابات ۹۲ کوس رسوایی قلابی بودن انتخابات در جمهوری اسلامی را بلندتر از هر وقت دیگر در سطح جهان به صدا درآورد. همه دنیا دید که چگونه این نمایشی است که تنها شمار بسیار معدودی گوش فرمان ترین نوکران ولایت از فیلتر شورای نگهبانش میگذرند. نه فقط احزاب و نیروهای سیاسی مخالف و یا ناباوران به مذهب و خرافه حضرات اصولا به حساب نمی آیند، نه فقط نیمی از جمعیت به جرم زن بودن حق کاندید شدن ندارند، بلکه حتی سرسپرده ترین جلادان و سازندگان جمهوری اسلامی نظیر رفسنجانی هم به دلیل زاویه داشتن با ولایت و بیت مربوطه "رد صلاحیت" میشوند.

انتخابات ۹۲ نه فقط نفرت و بیزاری مردم از رژیم و بی آبرویی جهانی جمهوری اسلامی که همچنین عمق اختلافات و تشتت درونی نظام اسلامی حاکم را عیان

حزب کمونیست کارگری ایران

۲۶ خرداد ۱۳۹۲

۱۶ ژوئن ۲۰۱۳

از صفحه ۳ مصاحبه ایسکرا با محمد آسنگران...

گفت که این ناچاری و عقب نشینی محدود خامنه ای و قبول اینکه در مرحله اول رای های داده شده به روحانی را بپذیرند تصمیم آگاهانه و نهایی بیت رهبری و سپاه و وزارت اطلاعات بوده است.

فاکتورهای داخلی و منطقه ای و جهانی، بحران سیاسی و اقتصادی رژیم و گرانی سرسام آور و بی آینده و بی افقی اجتماعی، جامعه را در نقطه ای قرار داده بود که با لجاجت خامنه ای ممکن بود کل بساط رژیم در هم پیچیده شود. اینجا است که باید گفت روحانی لاقط در کوتاه مدت هم نجات دهنده رژیم است، در دل این فضا مردم هم بیچار نخواهند بود و کار خودشان را میکنند. از امروز و بعد از انتخابات خواهیم دید که توقعات مردم بیشتر و بیشتر در کف خیابانها طرح خواهد شد.

ایسکرا: نتایج به اصطلاح انتخابات که روحانی از آن بیرون آمد سوالات متعددی را در میان مردم مطرح کرده است. بخشی آنرا موفقیتی برای جمهوری اسلامی قلمداد می کنند که عمدتاً طیف طرفدار حکومت را شامل می شود. بخشی آنرا درایت همکاری اصلاح طلبان در قامت رفسنجانی و خاتمی در همکاری با روحانی بعنوان مهره ای میانه رو نام می برند. بخش دیگری آنرا تعرض شرکت کنندگان برای عقب زدن جناح اصولگرا و دارو دسته خامنه ای ارزیابی می کنند. استدلالشان این است که جناح اصولگرا با ۵ کاندید نتوانست رای لازم را بدست آورد. بخشی میگویند رای به روحانی رای نه به کل نظام و ایجاد شکاف هرچه بیشتر در میان بالایی ها و ایجاد فرصت بیشتر برای پیشروی های بعدی است یعنی چیزی شبیه سال ۷۸ و یا سال ۸۸. شما چه می گوید؟

محمد آسنگران: جناحها و دارو دسته های اصولگرا و اصلاح طلب رژیم همگی میگویند که این موفقیتی برای نظام بود. به يك معنا این درست است زیرا رژیم با ادامه وضع موجود و لجاجت خامنه ای از نوع سال ۸۸ احتمال اینکه رژیم را با بحرانهای بیشتر و اعتراضات غیر

قابل کنترل تری مواجه بکنند وجود داشت. حالا که چنین شده این را يك موفقیت برای خود محسوب میکنند. اما همچنانکه بالاتر گفتم این يك عقب نشینی به قول رفسنجانی معنا دار بود. خامنه ای دوست نداشت که کاندید مورد نظرش چنین بی اعتبار بشود. اما ناچار شد به این درجه از عقب نشینی تن بدهد. مردم به درست اینرا يك دستاورد خود میدانند. از همینجا زورشان را میزنند که فضای جامعه را بازتر کنند. بنابر این آنچه که عیان است و قابل ارزیابی، این است که مردم نتوانسته اند رژیم را يك قدم وادار به عقب نشینی کنند. اینکه جناحهای مختلف حکومت چه تاکتیکی را اتخاذ کرده و چگونه توانسته اند از رقیب امتیازاتی بگیرند یا امتیاز بدهند به نظر موضوع ثانوی تری است. اما آیا رای به روحانی رای نه به جمهوری اسلامی بود؟ به نظر این نوع تفسیر يك درجه اغراق آمیز است. معلوم بود کسانیکه به روحانی رای دادند از وضوع موجود راضی نبوده و نیستند. اما میتوان گفت که این بخش از مردم با پراگماتیسم شان در چهار چوب سیاستهای اصلاح طلبان بازی کردند. ولی این هم به معنای دفاع از اصلاح طلبان نیست. این به معنای چهارچوبهای عملی و ممکن است که مردم توان خود را در همین حد میدانند. فکر میکنند از این طریق هم شکاف بالا را زیادتیر میکنند و هم قدم به قدم به اهدافشان نزدیک میشوند. اما مقایسه شرایط امروز با سال ۷۸ و ۸۸ نادرست است. زیرا مردم از بعضی جنبه ها عقبتر از آن موقع هستند و از بعضی جنبه ها امکانات بیشتری برای فشار به رژیم را در اختیار دارند. اوضاع جهانی و ایزوله شدن رژیم، اوضاع منطقه و انقلابات در کشورهای منطقه، گرانی سرسام آور و احتمال شورش گرسنگان و... از این دست فاکتورهایی هستند که به ضرر رژیم عمل کرده اند. بنابر این رژیم اکنون بسیار بیشتر از سالهای قبل از بحرانهای اجتماعی و به خیابان آمدن مردم میترسد. اما مردم هم نگران تکرار ناکامیهای قبلی هستند. در عین حال هنوز يك نیروی قابل اتکا برای مردم که بتواند

مبارزاتشان را رهبری کند و به او اتکا کنند نتوانسته است شکل بگیرد....

ایسکرا: آیا به نظر شما شادی و پایکوبی مردم در اعلام نتایج و خواندن نام روحانی بعنوان رئیس جمهور را می توان بعنوان حمایت و ابراز رضایت از انتخاب شخص روحانی قلمداد کرد یا حرکت آنها را بعنوان تعرض و ایجاد فضایی برای باز کردن میدان بیشتر برای ابراز وجود علیه سیاستهای تانکونی رژیم و حرکت برای رادیکالیزه کردن فضا می توان دید؟ آیا میتوان یکدست این جشن و شادی را به پای پیروزی روحانی گذاشت یا اینکه بخشهایی از مردم برای باز کردن فضای بیشتر سعی در تقویت این رقص و پایکوبی داشتند؟

محمد آسنگران: اولاً رقص و شادی و پایکوبی در خود ضد رژیم اسلامی و قوانین و فرهنگ این رژیم است. دلیل هر چه باشد رقص و پایکوبی چیزی نیست که خامنه ای و کله آخوندها را خوشحال کند. آنها دارند در درون خود میجوشند و همه این اعمال را کفر و ضد اسلامی میدانند. اما دلیل اصلی شادی مردم این بود که فکر میکردند توانسته اند خامنه ای را شکست بدهند. فکر میکردند همین حد که باعث شده اند کاندید مورد نظر رهبری از صندوق بیرون نیاید يك پیروزی است. مردم همین را جشن گرفتند. همچنانکه شعار زندانی سیاسی آزاد باید گردد خلاف کل ادعاها و توقعات نظام اسلامی است. زیرا آنها مدعی هستند که زندانی سیاسی ندارند. مدعی هستند که همه زندانیان سیاسی یا جنایت کرده و یا علیه امنیت ملی و... بوده اند. وقتی در همایشهای انتخاباتی این شعار داده میشود نشان میدهد که مردم از مطالبات خود کوتاه نیامده و پیگیر آن هستند. اینرا هم رژیم میدانند و هم مردمی که به روحانی رای دادند. در واقع رای به روحانی نه تایید این آخوند بلکه رای نه به خامنه ای و کاندید مورد نظر او و فضای موجود بود. آیا این میتواند به اقدامی علیه کل رژیم اسلامی و سرنگونی این رژیم منجر بشود بله این امکان هست ولی باید اتفاق بیفتد تا اسم

واقعی آنرا یعنی "نه" به جمهوری اسلامی گذاشت. بلقوه چنین است اما تا به فعل درنیامده باشد ما مجاز نیستیم اغراق کنیم.

يك نکته هم لازم به یادآوری است کسانیکه در رقص و پایکوبی شرکت کردند بسیاریشان همان کسانی میتوانند باشند که پای صندوق رای هم نرفته اند. اما اعتراضشان را علیه فضای عزاداری و اسلامی و علیه کل این سیستم بیان میکنند. میخواهند به حاکمان بفهمانند که نمیتوانند جامعه را بیش از این خفه کنند.

ایسکرا: در مورد مهندسی کردن و نکردن انتخابات نظرات مختلفی مطرح است طرفین این ادعاها تا چه حد درست میگویند؟

محمد آسنگران: تا وقتیکه مدعیان این گفته ها منظور خودشان را دقیق بیان نکنند نمیتوان ارزیابی دقیقی از گفته های آنها داشت. به نظر من اما میتوان گفت هم مهندسی شد هم نشد. این انتخابات و هر انتخاباتی در جمهوری اسلامی اساساً با مهندسی آن آغاز میشود. کسی که اینرا منکر میشود یا دروغگو است یا ریاکار. زیرا همچنانکه بالاتر و در جواب سوال اول گفتم کل پروسه انتخابات مهندسی شده است. در واقع انتخابات در جمهوری اسلامی دو مرحله ای است. این یعنی مهندسی کردن انتخابات. اما در مرحله شمارش آرا آیا این بار مهندسی کردند یا نکردند؟ میتوان گفت در شمارش آرا تك تك کاندیداها نتوانستند و به نفعشان بود که این کار را نکنند. زیرا از اعتراض مردم میترسیدند. نگران بودند در ابعاد کوچکتری هم اگر چیزی شبیه ۸۸ تکرار شود و مردم به خیابان بیایند پایان دادن به اعتراض مردم کار بسیار سخت تر و حتی ناممکن به نظر میرسید. زیرا اوضاع دنیا و منطقه و جناحهای بالای رژیم اسلامی و انزجار مردم از این حکومت و نظام کلاً به ضرر رژیم پیش رفته است. اما احتمال اینکه کل جمع آرا را بالا برده باشند کم نیست. آخوند جماعت دروغگویی و ریاکاری و کلاه برداری تمام وجودشان را شکل داده است. ممکن است این کار را کرده باشند که

شرکت مردم را زیاد نشان بدهند و با قبول روحانی هم میدانستند دیگر اعتراضی به شمارش آرا به خیابان نمی آید.

ایسکرا: بعد از اعلام نتیجه انتخابات کسانی مدعی شدند که مردم پیروز شدند و کسانی هم گفتند مردم شکست خوردند. نظر شما چیست؟

محمد آسنگران: به نظر هر دو طرف اشتباه میکنند و یا بهتر است بگویم اگر فرض را بر بی غرضی آنها قرار بدهیم هر دو طرف واقعینی در تحلیلشان غایب است. اولاً مردم پیروز نشدند زیرا رژیم همچنان سر جای خود هست و مردم همچنان بی حقوق هستند. تمام قوانین رژیم اسلامی هنوز سر جای خود است. آنها هنوز حاکم هستند و مردم هنوز

تحت حاکمیت نیروهای سرکوبگر این رژیم میباشند. تنها اتفاقی که افتاده است کاندید مورد نظر خامنه ای از صندوق بیرون نیامده است. اما همین کسی که رئیس جمهور شده است تا همین حالا هم نمایند خا منه ای در يك ارگان استراتژیک حکومت است. بنابر این اعلام پیروزی مردم در این سطح نشان از معنای پیروزی این دسته از مدعیان دارد که چه چیزی را پیروزی میدانند. مردم توقعشان بسیار بیشتر از این نوع مدعیان است.

اما کسانیکه این رویداد را شکست مردم میدانند باز هم به دور از واقعیات جامعه و عمدتاً ایدئولوژیک دنیا و مبارزه را مینگرند. بلاخره مردم در يك تاکتیک يك عقب نشینی را به راس نظام اسلامی تحمیل کرده اند. این تاکتیک مردم پیروز شده است. مانع پیروزی يك کاندید مورد نظر خامنه ای و سپاه و وزارت اطلاعات شده اند. بنابر این تعادل قوای بهتری برای ادامه مبارزه و جدال با حکومت اکنون فراهم شده است. ولی این حد محدود از موفقیت و این حد محدود از عقب نشینی خامنه ای هم تنها ناشی از رای دادن و پای صندوق رفتن نبود. ترس رژیم از ناراضی مردم، ترس رژیم از مبتلا شدن به سرنوشت مصر و تونس و ترکیه و... منزوی شدن بین المللی این رژیم، بی آینده بودن و عدم راه

از صفحه ۴ مصاحبه ایسکرا با محمد آسنگران...

حل سیاسی و اقتصادی برای آینده حتی کوتاه مدت، انزجار مردم و مبارزات ادامه دار جنبش کارگری و دیگر اقشار ناراضی جامعه همگی فاکتورهایی بودند که در جریان انتخابات آنها را محتاط کرد و تن به یک عقب نشینی محدود دادند. این عقب نشینی اگر فقط با فاکتور انتخابات توضیح داده شود به نظرم با هر توضیح و تحلیلی نادرست و غیر واقعی خواهد بود.

ایسکرا: حالا که روحانی رئیس جمهور شده قولهایی داده است که رابطه با دنیا را بهبود خواهد بخشید و در مورد رابطه با آمریکا هم شرطهایی گذاشت آیا او میتواند رابطه با جهان غرب و با آمریکا را عادی کند؟

محمد آسنگران: رابطه آمریکا و جمهوری اسلامی برای نظام حاکم بر ایران تاکتیکی نیست استراتژیک و جنبشی است. جمهوری اسلامی رژیم برآمده از جنبش اسلام سیاسی است. راس و سر این جنبش است. این جنبش سنتا و از بنیاد نمیتواند ضد غرب نباشد. جمهوری اسلامی هم هر تعدیلی در سیاستش ایجاد کند، نمیتواند دوست غرب باشد. جمهوری اسلامی و دیگر جریانات اسلامی منبعث از اسلام سیاسی ماهیتا ضد غرب هستند. عادی کردن رابطه با غرب بویژه آمریکا برای جمهوری اسلامی غیر ممکن است. نه تنها برای روحانی حتی خامنه ای هم نمیتواند چنین تحولی را از سر بگذراند و هنوز جمهوری اسلامی باقی بماند.

اما برقراری رابطه با دنیا و فراتر از آمریکا هم اکنون به موضوع هسته ای ایران گره خورده است. در این عرصه هم جمهوری اسلامی یا باید تسلیم بشود یا امکان عادی سازی رابطه با غرب ممکن نیست. به نظرم این بازی موش و گربه غرب و جمهوری اسلامی تا سرنگونی این رژیم ادامه خواهد داشت و قابل حل نیست. زیرا نه جمهوری اسلامی قصد کوتاه آمدن را دارد و نه غرب کوتاه می آید بویژه غرب با سیاست فشار به جمهوری اسلامی فکر میکند به اینجا رسیده است که جناح "تندرو" کوتاه بیاید. این کوتاه

از صفحه ۱ نگاهی به مضحکه ...

کاندیداهای از فیلتر گذشته و گزینش شده را در مقابل مردم قرار می دهند، تا از میان آنها یکی را انتخاب کنند، حرف زدن از انتخابات بسیار مسخره و مضحک به نظر می آید.

جمهوری اسلامی در هر دوره برای مشروعیت دادن به مضحکه انتخابات و کشاندن مردم به پای صندوق های رای، از قبل، تدابیری را اتخاذ کرده و به حیلها و ترفندهای زیادی متوصل می شود. در مورد مردم کردستان این گونه تدابیر به صورت ویژه ای و در ابعاد و اشکال مختلفی صورت می گیرد. رفتن مردم کردستان به پای صندوق های رای برای این حکومت یک مسئله بسیار مهم و حیاتی محسوب می شود. اهمیت این مسئله به این دلیل است که، این نظام از نظر مردم کردستان هیچگونه مشروعیتی ندارد. این نظام با سرکوب خونین قیام مردم کردستان در اوایل انقلاب و با اعدامها و جنایتهای بسیاری که نسبت به این مردم مرتکب شده بوهنوز هم ادامه دارد، مشروعیتش را سالهاست که از دست داده است. همین امر باعث شده است که جمهوری اسلامی به هر حیلها و ترفندی برای اثبات مشروعیتش در میان مردم کردستان متوصل می شود.

یکی از ترفندهای رژیم در این دوره همزمان کردن مضحکه انتخاباتی ریاست جمهوری با انتخابات شوراهای شهر در روز ۲۴/۳/۱۳۹۲ می باشد. این یکی از رندانه ترین و کثیف ترین ترفندهایی است که جمهوری اسلامی در این دوره بکار برده است.

ایسکرا: آخرین سوال این است جناح احمدی نژاد چه روندی را طی میکند و به کجا میرسد؟

محمد آسنگران: احمدی نژاد به معنای سیاسی و اجتماعی کلمه هیچ وقت جناح نبوده و جناحی را نمایندگی نکرده است. او یک دارو دسته مافیایی و حزب الهی کله

امسال در شهر مهاباد از مجموع ۲۲۵ نفری که خود را کاندید برای شوراهای شهر کرده بودند ۱۷۱ نفر تایید صلاحیت شدند. دولت با تایید صلاحیت این تعداد از کاندیداها می خواست برای مضحکه انتخاباتی بازار گرمی کرده و تعداد بیشتری از مردم را به پای صندوق های رای بکشاند و با این کار عملا ۱۷۱ خانواده را درگیر مضحکه انتخاباتی کرد. حکومت با این کار صحنه را به رقابت بین خانواده ها تبدیل کرد و هدفش گل آلود کردن آب و گرفتن ماهی بود.

مردم مهاباد از فساد و دزدیهای چندین ساله اعضای شورای، شهر به تنگ آمده و به همین دلیل از هر فرصتی برای اعتراض و تغییر وضع موجود استفاده می کنند. کسانی که به پای صندوق های رای رفتند برای تایید این نظام و مشروعیت دادن به آن و انتخاب رئیس جمهور نرفته اند. بلکه آنها برای اعتراض به فساد موجود و برچین بساط دزدی های اعضای شورا به پای صندوق ها رفتند.

در هر دوره کاندیداها برای جمع آوری رای، وعده هایی توخالی به مردم می دهند و تعهد می کنند که به دزدی ها پایان خواهند داد و در جهت حل مشکلات مردم کار خواهند کرد. ولی آیا این ها تا کنون چه خدمتی به مردم کرده و می کنند؟ آیا آنها فقر را ریشه کن می کنند؟ آیا اینها بهداشت را رایگان می کنند؟ آیا مردم را صاحب خانه می کنند و حقوق و دستمزد کارگران را بالایی ببرند؟ آیا آنها از حقوق زنان دفاع می کنند؟ آیا اینها

خشک را دور هم جمع کرده است و منابع میلیاردری دزدی در اختیارشان قرار داده است که به تنهایی هیچ جایگاه و آینده ای در سیاست ایران نخواهند داشت و کاره ای نیستند. بعد از دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد، بخشی از آنها به این دو جناح موجود جمهوری اسلامی نزدیک میشوند و دانه درشتهای مدافع احمدینژاد و رحیم مشایی هم یکی

اعتیاد را ریشه کن می کنند و برای خیل عظیم جوانان بیکار، کار پیدا می کنند؟ خیر!

اینها برای این به میدان آمده اند که چندین سال است از دزدیها بی نصیب مانده اند و در جمع آوری ثروت و در تصاحب باغها و املاک و آپارتمان ها و ... عقب مانده اند و می خواهند در دوره عضویشان در شورا آن را جبران کنند. بخشی از مردم شریف و خونگرم مهاباد هر بار گول این افراد سودجو و منفعت طلب را خورده و به آنها رای داده اند. ولی رای دادن به اینها هیچ مشکلی را حل نخواهد کرد. چرا؟ چون آب از چشمه گل آلود است. چون هر کسی که وارد این سیستم بشود و در هر سمتی قرار بگیرد سرانجام دزد و سارق و چپاولگر و رشوه خوار از آب در خواهد آمد.

پس برای رهایی از فقر، بیکاری، گرانی و نابرابری و همه معضلاتی که مردم با آن دست به گریبانند چه باید کرد؟

برای حل این مشکلات باید دست به ریشه برد. باید از ریشه اوضاع را دگرگون کرد و این یعنی از بین بردن نظامی که این فلاکت و بدبختی را به بار آورده است. تنها راه نجات مردم از این وضعیت سرنگونی جمهوری اسلامی است و بجای آن برپایی یک حکومت انسانی، که مبنای آن بر اساس آزادی و برابری همه انسانها در تمام زمینه های اقتصادی، اجتماعی سیاسی و جنسیتی و ... باشد. و این حکومت چیزی نیست جز حکومت کارگری و سوسیالیستی.

زنده باد سوسیالیسم
۲۷ خرداد ۹۲

بعد از دیگری محاکمه میشوند و بیش از امروز بی آبرو خواهند شد. دو جناح اصلاح طلب و اصولگرا هم فرست را غنیمت می شمارند و هر دو حتی ممکن است متحدانه این جماعت بچه پرور را چنان خرد و بی آبرو میکنند که آثاری از آنها نخواهد ماند.

بهای نان

بهنام رازی

صدای استارت ماشین در فضای حیاط پیچید. فرهاد با دستمال نمذاری که توی دستش بود از ماشین پیاده شد. سرگاه يك روز پاییزی بود، هوا هنوز کاملاً روشن نشده بود. باد سردی از سمت شمال می وزید. از سوز سرما یقه ی کاپشنش را جلوی صورتش گرفت و چهره اش را ناخودآگاه درهم کشید و چین های دور چشمش نمایان گشت. دستمالش را آرام روی شیشه ی جلوی ماشین کشید و لکه هایی را که به آن چسبیده بود با دقت پاک کرد. شهلا داخل اتاق، دم پنجره ایستاده بود و تماشايش می کرد. نزدیک به چهار سال بود که ازدواج کرده بودند. خانه شان اجاره ای بود، خانه ای محقر که در یکی از مناطق فقیر نشین مهاباد واقع شده بود.

فرهاد شیر آب حیاط را باز کرد و دستمالش را شست و سپس آب آن را خوب چکانید و به آینه ی بغل ماشین آویزان کرد. سرش را برگرداند و نگاهش روی چشمان شهلا ثابت شد و با گامهای استوار به طرف او حرکت کرد. دستش را سایبان چشمهایش کرد و به شیشه ی اتاق چسبانید تا بتواند داخل اتاق را بخوبی ببیند. پسر کچولویش توی رختخواب با دهن نیمه باز خوابیده بود. شاهو (۱) دو سال بود که به دنیا آمده بود. از وقتی که این موجود کوچک به جمعشان اضافه شده بود گرمی و طراوت خاصی به زندگیشان بخشیده بود. با شاهو دنیا را طور دیگری می دیدند و امیدهای تازه ای در دلشان جوانه زده بود. دیگر از آن دعوای بیگانه و بیخود بعد از ازدواج خبری نبود. دیوانه وار دوستش داشتند و به عشق او زندگی می کردند. اصلاً زندگیشان بدون شاهو امکان پذیر نبود. وقتی توی چشمهای سیاهش دقیق می شدند تمام دردها و مشکلات زندگی از یاد و خاطرشان محو و ناپدید می شد. آن صورت سفید و گرد، آن لبهای گوشالتو، آن موهای نرم و لطیف آن دست ها و پاهای تپیل، که يك لحظه دیدن آن را با تمام دنیا عوض نمی کردند. فرهاد سرش را بالا گرفت و درحالی که به چشمهای شهلا خیره شده بود گفت:

- خب دیگه ، من رفتم هوا سرده ، مواظب شاهو باش که به وقت سرما نخوره.

نگران نباش ، تو هم مواظب خودت باش ، امیدوارم که به سلامت برگردی. جاده ی مهاباد سردشت پر پیچ و خم و کسل کننده بود. هوا دیگر روشن شده بود، ابرهای سیاه و بارداری از گوشه و کنار آهسته آهسته به هم می پیوستند و نوید يك باران پاییزی را می دادند. جاده خلوت بود و فرهاد ماشین را با سرعت می راند و پیچ های جاده یکی پس از دیگری به پیشوازش می آمدند و هوای سردی از لای درزهای چادر ماشین به داخل نفوذ می کرد و صورتش را نوازش می داد. * * * * *

فرهاد جوانی بود ۲۷ ساله ، قد بلند با موهای سیاه ، چشمهای درشت و ابروهای پر پشت و هلالی شکل که بالای چشم هایش خودنمایی می کردند. بینی پهن و چانه ای خوش تراش داشت و هنگامی که می خندید دندان های سفید و محکمش از زیر لبهای گوشتالویش نمایان می گشت و حالت زیبایی به چهره اش می داد. چهارشانه بود و سینه ای پشمالو داشت و موهای سینه اش از زیر پیراهنش بیرون می زد. کمی چاق بود ولی چاقیش به خاطر هیكل درشت و قد بلندش به چشم نمی آمد. دست هایش نسبتاً پهن و زیربود که نشان از زندگی سخت و کارگری داشت. او در یکی از روستاهای اطراف مهاباد به دنیا آمده بود. پدرش به دلیل فقر و تنگدستی مجبور شده بود که روستارا ترك کرده و به مهاباد مهاجرت کند. يك خواهر بزرگتر از خودش داشت که در روستایشان تا پنجم ابتدایی درس خوانده بود و بعد به دلیل نبود امکانات ترك تحصیل کرده بود. پدرش نمی توانست شغل مناسبی در شهر برای خودش دست و پا کند به همین دلیل مجبور بودند به شهرهای بزرگتر مهاجرت کرده و در کوره پز خانه ها مشغول به کار شوند. کارشان به اینصورت بود که با فرارسیدن فصل بهار دسته جمعی به کارخانه می رفتند و تا پاییزیسکه کار می کردند. کارکه

تمام می شد به مهاباد برمی گشتند و آن مقدار پولی را که با خود می آوردند در فصل زمستان خرج زندگیشان می کردند و با پایان یافتن زمستان پولشان هم تمام می شد و باز اوایل بهار راهی کارخانه ها می شدند.

هنگامی که فصل کار شروع می شد فرهاد را در خانه ی یکی از بستگان جا می گذاشتند تا از مدرسه عقب نماند و به محض اینکه امتحانات آخر سال تمام می شد او هم در کارخانه به خانواده اش می پیوست. کار در کارخانه ی آجرپزی بسیار سخت و طاقت فرسا بود. کار کردن در آنجا بصورت دسته جمعی بود. زن و بچه و پیر و جوان از صبح تا شب کار می کردند و عرق می ریختند.

فرهاد گاهی اوقات در بین کار، برای رفع خستگی زیر سایه ای می نشست و پشتش را به دیوار تکیه می داد. کلاه حصیریش را از روی سرش برمی داشت و با دستمال عرق پیشانیاش را خشک می کرد. لیوانی آب می نوشید و دست هایش را دور زانوهایش حلقه می زد و در حالیکه لب های خشکش را با دندان می جوید به آجرهایی که توسط خودشان درست شده و روی هم چیده شده بودند و به شکل دیواربزرگی در مقابلشان خودنمایی می کرد، می نگریست. زن ها و مردها و بچه ها بی را می دید که زیر آفتاب سوزان تابستان کار می کردند و برای اینکه پول بیشتری بدست بیاورند عرق ریزان سعی می کردند که آجرهای بیشتری بسازند. با دیدن این تصاویر دلخراش به فکر فرو می رفت و سوالات زیادی در ذهنش نقش می بست و با خودش می گفت:

"چه زندگی سخت و پر مشقت و نکبت باری است . انگار ما فقط برای کار کردن آفریده شده ایم. مگر فرق ما با بچه هایی که در خانواده های ثروتمند به دنیا آمده اند چیست؟ مگر همه ی ما روی این کره ی خاکی زندگی نمی کنیم؟ مگر ما به خواست خودمان پا به این دنیا گذاشته ایم؟ مگر تقصیر ماست که در این خانواده ی فقیر و تنگدست به دنیا آمده ایم؟ مگر ما دوست نداریم که تعطیلات تابستان را استراحت کنیم ، بازی کنیم و به کلاسهای نقاشی و زبان و موسیقی و ... برویم؟ مگر ما انسان نیستیم؟ این

زندگی چه جذایبی می تواند برای ما داشته باشد؟ این چه نا برابری و چه بی عدالتی ست؟ مسئول این بی عدالتی ها کیست؟ مگر ما مجرم و محکوم هستیم که باید اینگونه زندگی کنیم؟"

کارگران تمام وقتشان در کارخانه ، صرف درست کردن آجر می شد و شبها از خستگی کار روزانه و درد کمر و پاهایشان خواب به چشمشان نمی آمد. روزها و ماه ها از پس هم می گذشت و زندگی آنها به همین منوال ادامه داشت. فرهاد با هر بدبختی و خون جگر خوردنی که بود دیلمش را گرفت. همان سال امتحان کنکور را داد و قبول نشد. مجبور شد که به سربازی برود. دو سال سربازی با سختی بسیاری گذشت و خانواده اش می بایست در غیاب او بیشتر کار می کردند تا بتوانند علاوه بر خرج خودشان مخارج و هزینه های او را هم بپردازند. بعد از اتمام سربازی بار دیگر به همراه خانواده اش در کارخانه های آجر پزی مشغول به کار شد.

دو سال بعد با شهلا ، که او هم با خانواده اش در کوره پزخانه کار می کرد ازدواج کرد. آنها کارخانه را ترك کرده و به مهاباد برگشتند و زندگی جدیدی را شروع کردند. فرهاد در يك کارخانه ی آبیومیه سازی مشغول به کار شد. کار در آنجا هم خیلی سخت بود. از بچگی به کار کردن عادت داشت و کار طاقت فرسای کوره پزخانه او را مقاوم ساخته بود. به همین دلیل کار در کارخانه ی آبیومیه سازی برایش آسانتر و قابل تحمل تر بود. ساعت های زیادی را در روز کار می کرد. اما حقوق و دستمزدی را که دریافت می کرد بسیار ناچیز بود و زندگی شان به سختی می گذشت . او می دانست که دستمزدی را که کارخانه به کارگران پرداخت می کند در مقابل کاری که از آنها می کشد بسیار کم و ناچیز است و ارزش کاری که آنها انجام می دهند بیشتر از اینهاست و باید دستمزد بیشتری بگیرند. اصلاً زندگی کارگری همین است و همیشه همینطور بوده است. دستمزدی که کارگران دریافت می کنند فقط به اندازه ای است که خود و خانواده شان بتوانند زنده بمانند و برای روز بعد تجدید قوا کنند تا سر کارهایشان برگردند و بیشتر تولید کنند. صرف نظر از حقوق و دستمزد

پایین ، گردش و مسافرت برای کارگران به دلیل نبود امکانات و پول کافی محال است . شادی و خوشگذرانی و پوشیدن لباس های شیک در زندگیشان جایی ندارد و تحصیل در دانشگاه جزء رویاهای دست نیافتنی است.

توی آن کوره پزخانه های لعنتی هم اگر پولی پس انداز می شد علتش سطح بالای حقوق و دستمزد نبود بلکه دلیلش این بود که تمام اهل خانواده از بچه ی ۵ ساله گرفته تا پیرمرد ۸۰ ساله کار می کردند و عرق می ریختند. تازه آن پس انداز ناچیز هم در فصل زمستان که بیکار می شدند صرف اجاره خانه و خوراک و پوشاکشان می شد و با پایان یافتن زمستان پس اندازشان هم ته می کشید و باز با دست خالی به آن شکنجه گاه ها بازمی گشتند.

فرهاد هر وقت به این بدبختی ها ، سختی ها، نابرابری و بی عدالتی ها فکر می کرد ناخودآگاه سگرمه هایش را درهم می کشید ، صورتش سرخ و نفسش تند می شد. دست های زیرش را محکم مشت می کرد . درد شدیدتری را در سینه اش احساس می کرد ، انگار چنگال تیزی را توی قلبش فرو کرده و می چرخانیدند و از شدت درد دندانهایش را به هم می فشرد.

فرهاد همیشه در مورد این همه بی عدالتی ها و نابرابری ها با کارگران دیگر سخن می گفت و آنها را تشویق می کرد که سکوت نکنند و علیه وضع موجود اعتراض کنند. کارگران چندین بار برای افزایش دستمزدشان اعتصاب کردند و همین اعتصابات در نهایت به اخراج فرهاد و چند کارگر دیگر از کارخانه انجامید. همیشه همین طور است. هر گاه صاحب کارخانه از کارگری خوشش نیاید و ببینند که برایش دردسر درست می کند ، فوراً اخراجش می کند و بجایش یکی از آن صدها کارگر بیکاری را که به عنوان ذخیره نام نویسی کرده و در صف ایستاده اند استخدام خواهد کرد.

پس از چند ماه بی کاری و این درد آن در زدن به پیشنهاد یکی از دوستانش يك ماشین جیب چادری (۲) خرید و با آن مشغول کار جدیدی شد. برای خرید این ماشین مجبور شد طلاهایی را که روز ازدواج برای

از صفحه ۶ بهای نان

شهرلا خریدیده بود بفروشد. شغل جدیدش این بود که هر روز به شهرک ربط که در نزدیکی شهر سردشت بود می رفت و اجناس خارجی را بار ماشینش می کرد و به مهاباد می آورد و به فروش می رسانید. سودش بد نبود ولی این کار خطر هم داشت. خطرش این بود که اینگونه اجناس مانند موز، صابون، چای و سیگار و... از کشورهای خارجی وارد عراق می شد و از آنجا بصورت قاچاقی به داخل ایران می آمد. از نظر جمهوری اسلامی این کالاها قاچاق محسوب می شد و توسط نیروی انتظامی توقیف و ضبط می گردید. ماموران دستور شلیک مستقیم داشتند و هر کسی که به فرمان ایست آنها توجه نمی کرد با رگبار گلوله مواجه می شد و بسیاری از راننده ها در این راه جانشان را از دست می دادند. این بهایی بود که مردم برای بدست آوردن نان و سیر کردن شکم بچه هایشان باید می پرداختند.

جاده خلوت بود چند کیلومتری بیشتر به شهرک ربط نمانده بود. ابرهای سیاه یکدیگر را در آغوش گرفته بودند و هر لحظه ممکن بود اشکهایشان را بر روی زمین سرازیر کنند. فرهاد برای لحظه ای به عکس شاهو خیره شد که به سینه ی ماشین چسبانده بود. لبهایش از کناره ها کشیده شده و لبخند کوچکی روی صورتش نقش بست و گونه هایش سرخ شد. دلش می خواست همین الان توی بغلش بود و بوسه های آبدار را نشان آن لپ های تپش می کرد. این افکار خیلی سریع و در عرض چند ثانیه از سرش گذشت. نگاهش را از روی عکس برداشت و به جاده دوخت و پیچ های جاده از پشت سرش یکی یکی ناپدید می شدند.

ربط مثل همیشه شلوغ بود. تمام اجناسی که از عراق قاچاقی وارد می شد در این شهرک جمع می شد و آنجا را به یک بازار بزرگ تبدیل کرده بود. فرهاد ماشینش را جلوی مغازه ی مام (۳) رحیم پارک کرد و با گام های استوارش وارد مغازه شد.

- سلام مام رحیم صبحت بخیر
- سلام فرهاد جان. خوش آمدی. دیروز جاده امن بود ؟ بازار

چطور بود؟

فرهاد در حالیکه کیسه ی نایلونی مشکی را که مقداری پول داخلش بود جلوی میز مام رحیم می گذاشت با چهره ای خندان و لحنی که حاکی از قدرشناسی بود گفت:

- دستت درد نکنه مام رحیم جاده خوب بود بازار هم بد نبود. این پول مال جنس های دیروزه بشمار ببین کم و کسری نداشته باشه. مام رحیم پول را از توی کیسه درآورد و انگشتش را با آب دهانش خیس کرد و شروع به شمردن پول ها کرد.

انواع کارت های موز مانند چی کی تا ، بویتا ، دلمونت و آدریا و... در داخل مغازه با سلیقه ی خاصی بصورت ستون های ده تایی روی هم چیده شده بودند. فرهاد نگاهی به کارت ها انداخت و گفت:

- امروز هوا ابری می ترسم بارون بیاد آگاه اجازه بدید ماشین را بار بزنم و راه بیفتم.

- چند کارت می خواهی ؟

- ۲۲ کارت چی کی تا !

- چرا ۲۲ کارت؟ تو که همیشه

۲۰ کارت بار می زدی؟

- امروز میخوام دو کارت هم بذارم رو صندوق جلو، بغل دست خودم.

- باشه امیدوارم که بارتو به سلامت برسونی.

- ممنون مام رحیم جان . فردا همین موقع باز می گردم.

فرهاد با عجله ماشین را بار زد و به طرف مهاباد حرکت کرد.

نور شدید رعد و برق تمام کوهستان را روشن کرد و بعد از چند ثانیه صدای مهیبش از میان ابرها توی فضا پیچید. قطره های باران روی شیشه ی جلوی ماشین تلنگر می زدند. دو تا ایست بازرسی نیروی انتظامی سر راه وجود داشت. قبل از رسیدن به ایست بازرسی ، یک جاده ی خاکی از سمت راست جدا می شد و همه ی ماشین هایی که جنس می آوردند برای دور زدن و پشت سر گذاشتن ایست بازرسی ها از این بیراهه که از میان روستاها می گذشت، عبور می کردند.

هنوز به آن بیراهه نرسیده بود. سطح جاده با بارش باران خیس و لغزنده شده بود و همین باعث می شد که با احتیاط بیشتری رانندگی کند. هر چند لحظه یک بار آیینی ی

بغل دستش را نگاه می کرد و پشت سرش را می پایید. بوی کارتن های موز و بارن و بزین آمیخته شده بود و توی فضای ماشین می پیچید. دلش گرفته بود. هوا که بارانی می شد به این حالت دچار می شد. حال عجیبی داشت. احساس یاس و نا امیدی می کرد. انگشتش را روی دکمه ی پخش ماشین گذاشت و روشنش کرد. صدایش را زیاد کرد. آهنگی بود از محمد ماملی (۴) :

"زورم حه ول له دوا دا ، سه ر له سه ر رانی ، تاکو به یانی ، بوومه میوانی نازه نینم

بی وه فا بووی نه مزانی ، سه ر له سه ر رانی ، تاکو به یانی ، بوومه میوانی نازه نینم"

آهنگ زیبا و دلنشینی بود. همیشه این آهنگ را دوست می داشت و خاطرات گذشته را برایش زنده می کرد و تمام احساساتش را برمی انگیخت و موهای بدنش سیخ می شد. حس خوبی بهش دست داد و از آن حالت نا امید بیرون آمده بود و زیر لب ترانه را زمزمه می کرد.

راه طولانی بود و همیشه خطر در کمین بود. هر لحظه ممکن بود گیر بیفتد و همه ی دار و ندارش را از دست بدهد. همیشه این افکار موقع برگشتن به ذهنش خطور می کرد و هیجان و ترس و اضطراب همزمان بسراغش می آمد. یک لحظه نگاهش متوجه آیینی بغلش شد. یک ماشین پشت سرش با نور بالا بهش علامت می داد. توی آیینی دقیق تر شد. با خودش فکر کرد که شاید ماموران نیروی انتظامی باشند. گاهی اوقات نیروی انتظامی ماشینهای گشت را که اکثرا "تویوتا" ، های لوکس " بودند به همراه چند مامور مسلح برای گشت زنی روانه ی جاده ها می کرد.

اشتباه نکرده بود. گشت کالای قاچاق بود . مرتب به نشانه ی ایست برایش نوربالا می زد و با سرعت زیادی دنبالش می آمد. ناگهان رنگش پرید، خون گرمی توی رگهایش دوید. پدال گاز را فشار داد و بر سرعت ماشین افزود. باران شدت گرفته بود. نمی دانست چکار کند. فقط می خواست با سرعت بیشتری برانند. عرق سردی بر پیشانیاش نشست. ترس و وحشت همه ی وجودش را فرا گرفته بود. دست و پایش می لرزید. ضربان

قلبش تند شده بود و قلبش داشت از جا کنده می شد. هیچ وقت توی این موقعیت قرار نگرفته بود. چیزی به بیراهه نمانده بود. با تمام ترس و اضطرابی که داشت، سعی می کرد ماشین را کنترل کند. پیچ های جاده را با سرعت هرچه تمام تریکی پس از دیگری پشت سر می گذاشت. ماشین گشت هم بر سرعتش افزوده بود و سایه به سایه ی او حرکت می کرد. کم کم به بیراهه نزدیک می شد. جاده ی خاکی از دور پیدا بود خودش را برای ورود به آن آماده کرد. همین که به نزدیک آنجا رسید با سرعت و چابکی خاصی فرمان ماشین را چرخاند و وارد بیراهه شد.

باران همچنان می بارید ولی از شدتش کم شده بود. فکر می کرد که تازه نجات پیدا کرده و توی بیراهه دنبالش نمی آیند. ولی ماشین گشت مثل گرگ گرسنه ای که در پی شکار می دود دنبالش می آمد و یک لحظه هم از او غافل نمی شد. فرهاد با تمام سرعت ماشین را می راند. این ماشین و اجناس داخل آن تمام زندگیش بود. نمی خواست آن را از دست بدهد و با شرمندگی پیش شهلا برگردد. به هر قیمتی که شده باید ماشین و جنس ها را نجات می داد.

توی موقعیت سختی قرار داشت. از آیینی نگاهی به پشت سرش انداخت. فاصله اش با ماشین گشت یک مقدار بیشتر شده بود. ترس و وحشتش کمتر شده بود. دیگر دست و پایش نمی لرزید. جراتش بیشتر شده بود و با تمرکز بیشتری رانندگی می کرد. باید از این وضعیت نجات پیدا می کرد. حتی اگر خودش را به یک روستا می رسانید می توانست نجات پیدا کند. خیلی اتفاق افتاده بود که ماشین ها در این موقعیت به داخل روستاها پناه می بردند و



روستاییان خون گرم به کمکشان می آمدند و راه را بر ماشین گشت می بستند و ماشین ها را از خطر می رهانیدند. این افکار خیلی سریع از ذهنش می گذشت و هر لحظه امیدوارتر می شد.

فاصله اش از ماشین گشت زیادتر شده بود و با اعتماد به نفس بیشتری رانندگی می کرد. ولی سرعتش خیلی زیاد شده بود و بصورت وحشتناکی توی جاده حرکت می کرد. ته دلش از چابکی و زیرکی خودش خرسند بود و حس پیروزمندانانه ای بهش دست داده بود. باز به آیینی نگاه کرد. فاصله اش هر لحظه بیشتر می شد. نگاهش را از

آیینی برداشت و به جاده دوخت. ناگهان صدای شلیک چند گلوله را از پشت سرش شنید. توجهی نکرد و به راهش ادامه داد. نمی خواست تسلیم بشود. یکی از گلوله ها به چرخ عقب ماشین برخورد کرده و پنجر شده بود. این را احساس کرده بود ولی می خواست هر طوری که شده از این مخمصه نجات پیدا کند. اگر خود را به یکی از روستا ها می رسانید احتمال نجاتش زیاد بود. با این امید به حرکت ادامه داد. ناگهان پیچ تنندی در مقابلش ظاهر شد. خواست سرعتش را کم کند. ترمز را فشار داد اما به خاطر پنچری چرخ عقب نمی توانست ماشین را کنترل کند. پایش را با تمام قدرت روی پدال ترمز گذاشت. جاده گل آلود بود و چرخ های عقب روی گل سر خورد. کنترل ماشین از دستش خارج شد و از جاده منحرف گشت و به طرز وحشتناکی معلق زنان به پایین دره سقوط کرد. صدای برخورد سنگ و آهن در فضای کوهستان پیچید.



متأسفانه سن بعضی از ما آنقدر هست که هنرمایی های طیف حزب توده و اکثریت بعنوان سازمانهای خط امام و یاور خمینی و سپاه پاسداران و جوش و خروش حزب رنجبران و جریانات مائوئیست و ملی در دفتر "پرزیدنت بنی صدر" را بخاطر داشته باشیم .

و بعد جنگ جناحهای رژیم بالا گرفت. با هزیمت بنی صدر، حزب رنجبران و صف ملیون اجبارا و با اکره به اپوزیسیون پیوستند. چندی بعد حزب توده و اکثریت علیرغم همه اعلام وفاداری ها و خوشخدمتی ها از حاشیه حکومت به صف اپوزیسیون پرتاب شدند. دوران سختی برای یاران مکلاهی حکومت اسلامی آغاز شد. دوران "انحصار طلبی" و "تمامیت خواهی" جناح راست، دوران اقتدار مؤتلفه اسلامی، دوران "بنیادگرایی". دوران سرکوفت خوردن و خفت کشیدن بخاطر همکاری با رژیم اسلامی، دوران "انتقاد از خود"، تجدید نظر و نقد سیاست های پیشین، دوران تلاش برای احیای کارنامه اپوزیسیونی و خارج شدن از تحریم. و از همه مهمتر، دوران انتظار برای سامان یابی مجدد یاران حکومتی سابق بصورت یک جناح قابل ذکر در درون رژیم. دوران جستجوی بین المللی برای کشف "آخوند معتدل" در حکومت اسلامی .

و بعد "پرزیدنت رفسنجانی"

نوری در انتهای تونل مژده: آخوند میانه رو بعدی ظهور میکند!

و بعد خاتمی عروج کرد. فیل ها یاد هندوستان ها کردند. دوباره این مضحکه با همه بازیگرانش، با تفسیر نویسه های رادیوهای فارسی زبان غربی، دگر اندیشه های ملی اسلامی و انجمن های متفرقه دوم خردادی، از نو شروع شد. بوی گند این دوران در مشام همه تازه است .

و بعد در اوج پیروزی، شکست. حکم ولایتی خامنه ای و تمکین مجلس پروژه خاتمی را به تعطیل کشید. برای چندمین بار کمر نهضت کسی نفهمید اینهمه صاحب نظر دوم خردادی یکشنبه کجا ناپدید شدند. غبار سنگین غم تمام اردوگاه منهدم شده شان را در خود فرورده است .

بگذارید یکبار هم ما باشیم که به این صف بخت برگشته امید میبریم. برخیزید. هنوز چند ماهی فرصت برای عنتربازی های دیگری هست. تهران را نگاه کنید. طه هاشمی را، گروه نواندیشان دینی را، از خاتمی پشتشان قرص تر است، عمامه شان به همان عقبی و زیرجامه شان به همان تمیزی است. برخیزید. به هم زنگ بزنید، به آنها زنگ بزنید، کنفرانسی بگذارید، کانونی تاسیس کنید، به ما دشنام بدهید. مردم را تحقیر کنید. از اسلام تعریف کنید. دکانتان را دایر کنید .

منصور حکمت

انترناسیونال هفتگی شماره ۴۲

۵ اسفند ۱۳۷۹

۲۳ فوریه ۲۰۰۱

بهای نان

از صفحه ۷

گشت نیروی انتظامی از راه رسید و با دیدن این صحنه سریع جاده را دور زد و از محل حادثه گریخت.

سکوتی مرگبار سراسر کوهستان را فرا گرفته بود. باران همچنان می بارید و بوی بنزین همه جا را فرا گرفته بود. ماشین مثل کاغذ مجاله شده ای در پایین دره قرار گرفته بود. ته دره پر بود از کارتن های پاره شده و موزهای سبز رنگی که در میان سنگها پخش شده بودند. لکه ی خونی بر روی عکس شاهو چسبیده بود . فرهاد کنار ماشین بی حرکت روی سنگها افتاده و چشمهایش به حالت غریبی به آسمان دوخته شده بود. قطره های باران صورتش را خیس کرده و آخرین نفسش را کشیده بود.

این داستان بر اساس وقایعی که در بین سالهای ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۲ اتفاق افتاده نوشته شده است " توضیحات: (۱) نام پسرانه - نام کوهی در کردستان (۲) نوعی ماشین بدون سقف



ساخت ژاپن که در جنگ ایران و عراق مورد استفاده ی ارتش قرار می گرفت و بعد از جنگ توسط ارتش به فروش رسیدند و به ماشین های شخصی تبدیل شدند. در کردستان از این جیب ها به خاطر قابلیت بالایشان در کوهستان ، برای کاسبی استفاده می شود. سقف این ماشین را با چادرهای چرمی می پوشانند و به جیب های چادری معروفند.

(۳) مام = عمو

(۴) محمد ماملی (۱۳۷۷ = ۱۳۰۳) یکی از خواننده های معروف و خوش صدای شهرمهاباد است.

فراخوان اقبال مرادی... ۱

اعتراضی و حرکت انسانی و خواستار آزادی بدون قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی می باشد اعلام پشتیبانی کرده و از تمامی آزاد اندیشان و آزادیخواهان فعالین سیاسی و مدنی تقاضا دارم که در این حرکت و جنبش اعتراضی شرکت کرده و سکوت نکنند چون هر سکوتی تایید جنایت ضد بشری رژیم اسلامی در برابر کشتارهای دسته جمعی زندانیان سیاسی می باشد.

از تمامی نهادهای حقوق بشری و فعالین سیاسی و مدنی خواهش می کنم که نگذارند بیشتر از این رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی جوانان ما را به بالای چوبه دار بفرستد و به امید تمامی زندانیان سیاسی و به امید اینکه دیگر شاهد هیچ نوع اعدامی در زندانهای ایران نباشیم.*

محاکمهای، آنها را به فجیعترین شیوه شکنجه و اعدام کرده و بیشتر نخبگان سیاسی و فعالین و ناراضیان سیاسی را به بالای چوبه دار کشیده است. و این کشتار غیر انسانی نیز تا به حال یکی از ابزارهای بکار برده شده رژیم اسلامی بوده و هرگاه دچار بحرانهای سیاسی و اقتصادی و بین المللی شده به اعدام زندانیان سیاسی روی آورده.

من به عنوان پدر یک زندانی سیاسی محکوم به اعدام که بیشتر از ۴ سال است فرزندم زانیار مرادی در زندان است و در یک دادگاه ۱۰ دقیقه ای توسط حاکمان قضائی جمهوری اسلامی به اعدام محکوم شده و بی شرمانه ترین و وحشیانه ترین نوع شکنجه را بر فرزندم اعمال کرده با توجه به رنجامه های منتشر شده آنها اعلام پشتیبانی خود را از روز ۲۰ ژوئن (۳۰ خرداد) که یک جنبش

FREE THEM NOW

FREE THEM NOW
SHAWROOZ ZAVAR

FREE THEM NOW
REZA SHAHAB

Campaign to Free Jailed Workers in IRAN

**در مقابل ارتجاع اسلامی نه خرده
اصلاح طلبان امروز، بلکه صف
کمونیسم و آزادیخواهی و مساوات
طلبی کارگری، صف سکولاریسم پیگیر
و ضد مذهب، صف مدرنیسم و صف
رهایی بی چون و چرای زن را
خواهیم یافت.**

منصور حکمت

نگاه هفته

مجموعه ای از رویدادهای هفته در شهرهای کردستان

نسان نودینیان



زیر پوسته سکوت: دستگیری و دادگاهی کارگران ادامه دارد. دادخواهی نیما ابراهیم زاده و تنها گذاشتن او توسط پدر بهنام جایی بجز تعداد معدود از سایتها منعکس نشد. در عوض "عقلگرایی و خرد" پزیردنت روحانی گوش جهانیان را کر کرد. "دمکراسی خدشه ناپذیر" بر آمده از سید گنبدیده یک مشت حاکم جنایتکار و قمه و طناب بدست برای حلق آویز کردن مردم آزادیخواه همه جا جار زده میشود. نیما و بهنام را به جرم کارگر بودن، به جرم دفاع از حقوق کودکان و به جرم دفاع از آزادی بیان و عقیده و تشکل در سکوت روانه میکنند. بهنام را به زندان فرستادند. نیما تنها در کنار مادر بر روی تخت بیمارستان! و مرگ دانش آموز ۱۷ساله در سنندج برگی دیگر بر جنایت سازمانیافته جمهوری اسلامی و بورژوازی افزود. از نامه نیما ابراهیم زاده حمایت کنید!

نامه سرگشاده نیما ابراهیم زاده به دادستان ۲۰ خرداد: برگشت پدر و خواست من و کودکان زندانیان سیاسی

دیروز بود که پدرم را برای برگشتن به زندان بدرقه کردم. مثل این که آقای دادستان حرف کسی را گوش نمیدهد و تاکید پزشک قانونی و پزشکان بیمارستان محک را مبنی بر بودن پدر در کنار من را نادیده گرفته است. حال دیگر چکار کنم دلم بر این خوش بود که پدرم در کنارم هست و مرا در شکست دادن بیماریم کمک خواهد کرد، اما جناب دادستان بازهم دست بکار شد و پدرم را به زندان احضار کرد من نمیدانم که جدا کردن پدری از فرزندش که مبتلا به سرطان است چه نفعی برای آن ها دارد! هنوز با بیماریم سازگار نشده ام که عده ای پدرم را از من جدا کرده اند، حال علاوه بر مبارزه با بیماری باید چشم انتظار آزادی پدرم باشم، شما که در بهترین دوران زندگی ام که ده یازده ساله بودم حق داشتن پدری در خانه را از من گرفته بودید و شما

که کودکی من را مثل هزاران کودک دیگر از من گرفته اید، حداقل حال که به این بیماری مبتلا هستم پدرم را به من باز گردانید. حال که بیشتر فکر میکنم این سوال در ذهنم پدید آمد که آن هزاران کودک دیگر چکار میکنند جناب دادستان آیا شما هم مثل ما فرزندان زندانیان سیاسی درد چشم انتظار پدر بودن را کشیده اید؟ آیا شما هم صبح و شب در این فکر بوده اید که الان پدرتان در چه وضع وحالی است آیا زنده است و آیا به خانه باز خواهد گشت! حتما نه! چون اگر یک روز این درد را میکشیدید دلتان نرم میشد و به این سختی سنگ نبود، من از زبان آن هزاران کودک میگویم که پدرانمان را به ما باز گردانید و کودکی که از ما گرفته اید به ما باز گردانید، آن خاطراتی را که قرار بود به شیرین ترین لحظه های زندگی ما تبدیل شود به تاریک ترین روز هایمان بدل کردید. به ما باز گردانید. نیما ابراهیم زاده فرزند زندانی سیاسی در بند بهنام ابراهیم زاده.

حادثه در محل کار، جان دانش آموز سنندجی را گرفت

به گزارش ۲۷ خرداد کردپا، یک دانش آموز کرد در شهر سنندج بر اثر سقوط از ساختمان در حال ساخت، جان خود را از دست داد. طبق این گزارش، روز گذشته دانش آموزی ۱۷ ساله به نام "سیروان احمدی" فرزند علی به هنگام کار در یک ساختمان در حال احداث، دچار حادثه شد و جان سپرد. حادثه زمانی روی می دهد که وی مشغول آرماتوربندی در طبقه پنجم ساختمان در حال ساخت بوده که به پایین سقوط می کند. این دانش آموز مقطع دوم دبیرستان، به سبب وضعیت نامناسب معیشتی و کمک خرج خانواده اقدام به کار طاقت فرسا و سخت آرماتوربندی، در ساختمان کرده است. بروز چنین حادثه ای در سنندج در حالی است که طبق قانون

کار ایران؛ کار کودک کمتر از ۱۸ سال ممنوع است و کار کودکان ۱۵ تا ۱۸ سال، مشروط و منوط به شرایطی همچون آزمایش پزشکی سالانه، ساعت کمتر از کارگران بزرگسال و ممنوعیت انجام کار سخت و زیانبار می باشد.

کارگران زن از ابتدائی ترین حقوق مدنی محرومند.

بیشتر کارگران زنی که در کارگاه های این استان مشغول کارند، از ابتدائی ترین حقوق قانونی خود محروم اند. زنانی که در استان کردستان به عنوان کارگر کار می کنند زنان سرپرست خانوار یا بد سرپرستی هستند که تنها محل درآمد آنها همین دستمزد است. در شرایط امروز که اصل روابط کار بر سکوت مطلق کارگر در برابر پیمانمال شدن حقوقش استوار است، وضعیت کارگران زن به مراتب از کارگران مرد بدتر است. در حالی که به موجب قانون کار زنان از انجام مشاغل طاقت فرسا و خطرناک معاف هستند، در استان کردستان به دلیل اوضاع نامناسب اقتصادی کارگران زن چه در کارگاه های زنانه و چه در محیط های مردانه مجبور به انجام هر کاری هستند. در واحدهای تولیدی شرایط کار برای کارگران زن به حدی طاقت فرساست که حتی ممکن است این کارگران از حقوق مادرانه خود در ایام بارداری، زایمان و شیردهی محروم شوند. کارگران و کارگران مرد روزانه ۱۰ تا ۱۴ ساعت کار می کنند اما در بهترین حالت دریافتی آنها بر مبنای هشت ساعت کار روزانه پرداخت می شود. کارگران در بهترین حالت با سقوط از ساختمان در حال ساخت، جان خود را از دست داد. طبق این گزارش، روز گذشته دانش آموزی ۱۷ ساله به نام "سیروان احمدی" فرزند علی به هنگام کار در یک ساختمان در حال احداث، دچار حادثه شد و جان سپرد. حادثه زمانی روی می دهد که وی مشغول آرماتوربندی در طبقه پنجم ساختمان در حال ساخت بوده که به پایین سقوط می کند. این دانش آموز مقطع دوم دبیرستان، به سبب وضعیت نامناسب معیشتی و کمک خرج خانواده اقدام به کار طاقت فرسا و سخت آرماتوربندی، در ساختمان کرده است. بروز چنین حادثه ای در سنندج در حالی است که طبق قانون

از خواست برحق کارگران خبازی های سنندج حمایت کنیم

۱۷ خرداد: کارگران! مردم آزادیخواه و عدالت طلب! همانگونه که پیش بینی می شد سال جدید برای کارگران چیزی جز گرانی، تورم، سختی و مشقت به همراه نیاورده است. اگرچه بانک مرکزی نرخ تورم را ۳۱ درصد اعلام کرده است که بسیار پایین تر از نرخ واقعی تورم می باشد، اما شورای عالی کار

برخلاف ماده ۴۱ قانون کار که صراحتاً مبنای افزایش دستمزد را نرخ تورم اعلام شده از طرف بانک مرکزی قرار داده است نرخ ۲۵ درصد را برای افزایش دستمزد کارگران در نظر گرفت. نکته تاسف برانگیز اینکه همین افزایش دستمزد اندک نیز در بسیاری از کارخانه ها و کارگاهها به بهانه های مختلف اعمال نمی شود. کارگران زحمتکش خبازی های سنندج از زمره این کارگران می باشند که هنوز بعد از گذشتن دو ماه از سال جدید دستمزد هایشان هیچ تغییری نکرده است. گویی کارگران خباز که نان مورد نیاز مردم را تهیه می کنند، خود نباید نان بخورند و درخواستشان برای افزایش دستمزد منوط به افزایش قیمت نان می شود. اما کارگران شریف خبازی ها که خود بخشی از همان مردم محروم و تنگدست جامعه به شمار می آیند، به خوبی می دانند که این تنها بهانه ای برای ثابت نگه داشتن دستمزد هایشان است، و به همین دلیل آگاهانه در مقابل این مسئله ایستادگی می کنند و مخالفت خود را با هرگونه افزایش قیمت نان که بار سنگینی برگردد مردم خواهد بود اعلام کرده، تلاش دارند تا با تکیه بر نیروی خود از روش اصولی و مناسبی برای رسیدن به این خواسته به حق خود استفاده کنند و در این راستا روز دوشنبه ۱۳ خرداد ماه را اعلام اعتصاب نموده و برای آنکه برای مردم هیچ مشکلی پیش نیاید، این موضوع را از پیش به اطلاع عموم رسانده اند. کارگران در مقابل کارفرمایان که از همه نوع حمایت دولتی و امکانات مالی برخوردارند ابزاری جز اعتصاب ندارند و تنها با تکیه بر نیروی جمعی خود وهم طبقه ای ها قادر خواهند بود گام به گام به خواسته های به حق خود دست یابند. کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری ضمن حمایت از اعتصاب کارگران خباز سنندج از همه مردم زحمتکش تقاضا دارد به هر صورتی که ممکن است از این کارگران شریف حمایت کنند. کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری

بیانیه شماره یک - کارگران خبازی های سنندج و حومه

اهالی محترم شهر سنندج! همان گونه که مستحضر هستید بیش از

دو ماه از سال جدید گذشته است و هنوز دستمزد ما کارگران خباز تغییری به خود ندیده است. این عدم افزایش دستمزد در حالی است که مطلع شده ایم انجمن صنفی کارگران خباز طی نامه نگاری هایی که در باره افزایش دستمزد کارگران خباز با نهاد های مربوطه داشته است، بدون پاسخ مانده و تلویحا به نمایندگان کارگران اعلام گردیده که تنها در صورتی گران شدن قیمت نان می توانند دستمزد آنها را افزایش دهند. بحث در باره گران شدن نان در شرایطی بیان می گردد که فقر و گرانی زندگی احاد مردم علی الخصوص کارگران را به شدت تحت تاثیر خود قرار داده است. ما کارگران خباز ضمن اینکه خواهان عدم افزایش قیمت نان می باشیم، می خواهیم دستمزد هایشان بر اساس مواد مندرج در قانون کار افزایش و احراز گردد. به همین خاطر ما کارگران خباز تا سیزده ام خرداد ماه به نهاد های مربوطه فرصت خواهیم داد تا نسبت به افزایش دستمزد کارگران خباز بر اساس مصوبه شورای عالی کار که در مورخه ۲۱ اسفند ۱۳۹۱ تصویب شده؛ اقدام نمایند. در غیر این صورت روز دوشنبه سیزده ام خرداد دست از کارهای خود خواهیم کشید و از مردم شریف شهر سنندج می خواهیم به دلیل اینکه در این روزها دچار کمبود نان نشوند به ذخیره سازی نان مصرفی خود اقدام نمایند. کارگران خبازی های سنندج و حومه

وعده بازگشایی فولاد زاگرس محقق نشد

۱۹ خرداد: ادامه بیکاری و بلا تکلیفی ۲۷۰ کارگر این کارخانه علی رغم وعده های مسئولان استانی مبنی بر بازگشایی کارخانه. این کارخانه از معدود واحدهای بزرگ صنعتی استان است که زمینه اشتغالزایی بالایی در استان محروم کردستان دارد و معلوم نیست کارگران ماهر صنعتی که برای به دست آوردن مهارت شان سرمایه گذاری شده است، از این پس در چه کارگاهی می توانند از مهارتشان استفاده کنند. بی توجهی و عدم پی گیری کارفرما و مسئولان استانی به امنیت شغلی و معاش کارگران، نگرانی کارگران را دو

نگاه هفته

از صفحه ۹

چندان کرده است. کارگران معتقدند مدیریت کارخانه فولاد زاگرس نسبت به وضعیتی که بیمانکار برای کارگران به وجود آورده مسئول است و به دلیل مستمر بودن نوع کار در این کارخانه، طبق قانون کار وظیفه مدیریت این واحد است که با کارگران قرار داد مستقیم امضاء کند. با وجود آنکه این کارخانه از مرداد ماه سال گذشته فعالیت تولیدی ندارد، اما کارگران از سر ناچاری هر روز برای حضور و غیاب در کارخانه حضور پیدا می‌کنند. با وجود اینکه اعضای جدید هیئت مدیره انتخاب شده‌اند اما هنوز وعده‌های مسئولان محقق نشده است.

هفت میلیون کودک ایرانی از تحصیل محروم‌اند

در آستانه روز جهانی منع کار کودک اعلام شد. هفت میلیون کودک ایرانی از تحصیل محروم‌اند! جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان و جمعی از فعالان حقوق کودک در آستانه روز جهانی منع کار کودک، با انتشار نامه‌ای خطاب به رئیس جمهور آینده کشور، خروج کارگاه‌های زیر ده نفر و مشاغل خانگی از شمول قانون کار را با اصل ۷۹ قانون اساسی که بر ممنوعیت کار کودکان زیر ۱۵ سال صراحت دارد در تناقض دانسته‌اند. به گزارش اپلنا، در بخشی از این نامه که در آستانه ۲۲ خردادماه، روز جهانی منع کار کودک منتشر شد با تاکید بر مسئولیت دولت در رفع معضلات و مشکلات زندگی کودکان از رئیس جمهور آینده کشور پرسیده شده است: «برنامه شما برای بازگرداندن بیش از هفت میلیون کودک در سن آموزش و دور مانده از تحصیل به چرخه آموزش چیست؟» در ادامه تصریح شده است: «این کودکان جهت بازی و تفریح و توسعه اوقات فراغت خویش از تحصیل باز نمانده‌اند بلکه علت اصلی ریزش این کودکان از این چرخه، فقر و کم درآمدی خانواده‌ها است و متأسفانه درصد بالایی از این کودکان جذب بازار کار می‌شوند». فعالان حقوق کودک در این نامه با اشاره به محرومیت عمده‌ای از کودکان ایرانی

از ابتدایی‌ترین حقوق و ضروریات زندگی آورده‌اند: «این معضل از محلات حاشیهای شهرهای بزرگ تا شهرهای دور و محروم نظیر شهرهای مرزی و روستاهای دورافتاده مشاهده می‌شود که بسیاری از ساکنین آن‌ها نه تنها از آموزش و بهداشت بلکه از حداقل نیازهای اساسی مانند تغذیه و آب آشامیدنی سالم نیز محروم‌اند.

در بخش دیگری از رئیس جمهور آینده کشور پرسیده شده است: «یکی از سیاست‌های مهم و مطرح، سیاست افزایش جمعیت است که دولت، نهاد مسئول تحقق آن خواهد بود. با وجود این فاکتور تهدیدکننده ی حیات و هستی کودکان، که آیا برای آحاد موجود، برنامه حفظ بقا و شرایط رفاهی مناسب و متناسب با شرایط زیستیشان دارید؟»

محاکمه وفا قادری فعال کارگری و عضو کمیته هماهنگی

۲۶ خرداد: به گزارش رسیده امروز یکشنبه ۲۶/۳/۹۲ «وفا قادری» فعال کارگری و عضو کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری، در شعبه یک دادگاه انقلاب سنندج حضور یافت و محاکمه شد. لازم به ذکر است که «وفا قادری» در تاریخ ۱۷/۱۲/۹۱ توسط نیروهای اداره اطلاعات دستگیر و پس از یک ماه با قرار وثیقه ۵۰ میلیون تومانی آزاد شده بود. کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری، ضمن محکوم کردن محاکمه وفا قادری، خواهان رفع اتهام از وی و همچنین آزادی سایر کارگران و زندانیان سیاسی می‌باشد. کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری

در محکومیت ادامه بازداشت فعال کارگری جلیل محمدی

۲۱ خرداد: کارگران، مردم زحمتکش و آزادی خواهان بحران کنونی سیستم سرمایه داری در سراسر جهان، کارگران وتوده های تحت ستم ومحروم جامعه را دچار معضل نموده و هر روز نیز دامنه این بحران با تشدید فقر، بیکاری، گرانی و ... رو به فزونی می رود.

دستمزدهای کم و تورم زیاد گلوی کارگران را می فشارد و ما برای دفاع از خود چاره ای جز متشکل شدن و ایجاد تشکلهای خود ساخته طبقاتی و مستقل نداریم. همچنانکه مطلع هستید اعضا کمیته هماهنگی و فعالین دیگر تشکلهای کارگری در اعتراض به وضعیت بحرانی موجود ودفاع از حقوق کارگران بارها و بارها مورد تعقیب بازداشت و ضرب و شتم قرار گرفته که آخرین مورد آن جلیل محمدی فعال کارگری می باشد که در مورخه ۹۲/۲/۱۲ توسط نیروهای امنیتی دستگیر و تا کنون در بازداشت اداره اطلاعات به سر می برد که بعد از گذشت یک ماه طی تماس تلفنی کوتاه خانواده را از وضعیت خود مطلع کرد. کارگران و نهادهای کارگری در سراسر جهان! بیایید برای جلوگیری از ادامه بازداشت و زندانی کردن فعالین کارگری خصوصاً ادامه بازداشت جلیل محمدی به هر طریق ممکن اعتراض نماییم. ما اعضای کمیته هماهنگی ضمن محکوم کردن ادامه بازداشت جلیل محمدی خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط وی و دیگر کارگران و فعالین کارگری در بند می باشیم. کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری

در محکومیت بازگرداندن بهنام ابراهیمزاده به زندان

۲۰ خرداد: بر اساس گزارش کمیته دفاع از بهنام ابراهیمزاده، روز یکشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۹۲، بهنام ابراهیمزاده، فعال کارگری و حقوق کودک که برای حضور در کنار تنها فرزند بیمارانش نینا در مرخصی به سر می برد در پی تمسید نشدن مرخصی و تماس مقامات قضایی، با همراهی و بدرقه خانواده، دوستان و آشنایان، خود را به زندان اوین معرفی کرد. قابل ذکر است که چند روز پیش پزشکان بیمارستان محک و همچنین پزشکی قانونی اعلام کرده بودند که بهنام باید در طول مدت درمان در کنار نینا باشد، اما مقامات قضایی با این امر مخالفت کردند و بهنام را به زندان فرخواندند، این در حالیست که بهنام خود از ناحیه گوش و گردن دچار آسیب‌های فراوانی شده و خودش نیز باید تحت درمان قرار گیرد. کمیته هماهنگی

برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری ضمن محکوم کردن احضار مجدد بهنام ابراهیمزاده و ادامه زندان او، خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط وی و کلیه فعالین کارگری زندانی است. کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری

شرف ساعدینا به دادگاه احضار شد

اتحادیه آزاد کارگران ایران: دیروز مورخه ۱۹ خرداد ماه ۹۲ شرف ساعد پناه یکی از هماهنگ کنندگان طومار اعتراضی ۳۰ هزار نفری به دادگاه احضار گردید. شرف ساعدپناه دیروز ساعت ۱۱ صبح به شعبه ۱ دادگاه انقلاب اسلامی سنندج جهت محاکمه احضار گردید و به مدت ۴۰ دقیقه مورد بازجویی قرار گرفت و در پایان جلسه، اقدام علیه امنیت ملی را به وی نسبت دادند. ضمناً در تاریخ ۲۲ فروردین ماه ۱۳۹۲ نیز حکم محکومیت شرف ساعد پناه و مظفر صالح نیا در شعبه اول دادگاه بدوی انقلاب سنندج به وکیل این کارگران ابلاغ شد. بر اساس این حکم شرف ساعد پناه و مظفر صالح نیا هر کدام به اتهام واهی توهین به نظام به شش ماه حبس تعزیری محکوم شده‌اند. شرف ساعدپناه از ۱۵ دی ماه ۱۳۹۰ تا کنون مکرراً مورد بازجویی و احضار و بازداشت قرار گرفته است در صورتی که هیچ جرمی جز دفاع از حقوق انسانی خود و همکاریش مرتکب نشده است اتحادیه آزاد کارگران ایران احضار و محاکمه شرف ساعد پناه را اعمال فشاری علنی بر فعالین و رهبران کارگری برای به سکوت واداشتن آنان ارزیابی میکند و با محکوم کردن آن اعلام میدارد اعمال فشار برای به تمسکین واداشتن کارگران معترض از طریق وارد کردن اتهامات واهی و به زندان افکندن آنان نه تنها ذره‌ای از صورت مسئله تحمیل شرایط غیر انسانی بر کارگران ایران و تلاش آنان برای دستیابی به یک زندگی انسانی را پاک نخواهد کرد بلکه بر عمق و دامنه نفرت و انزجار کارگران از وضعیت موجود خواهد افزود.

می شما عزیزانم از شما فعالین کارگری، زنان و جوانان فعالین جنبش کودکان و از

تشکلهای کارگری در سراسر دنیا که من و خانواده ام را حمایت کردند صمیمانه تشکر و قدردانی کنم. و همچنان خواهان ادامه و گسترش این حمایتها باشم. هر انسان آزادیخواه میتواند صدای ما زندانیان در بند باشد. جای کارگر زندان و بندو اسارت نیست. بهنام ابراهیمزاده فعال حقوق کارگر و حقوق کودکان

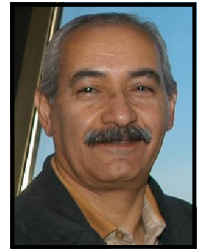
سنندج: دستگیری یک شهروند ساکن سنندج

۲۵ خرداد: یک شهروند ساکن در محله "شهرک بهاران" به نام "هیوا غریبی" توسط نیروهای امنیتی بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل گردید.

مهیاپاد: اعتراض در زندان

"مصطفی مصری" زندانی سیاسی، که از یک ماه پیش، به دلیل عدم موافقت مسئولین زندان با انتقال وی به زندان نقده با دوختن لپه‌ایش، اعتصاب غذا نموده بود، همچنان در انفرادی زندان ارومیه در اعتصاب غذا بسر می برد. مصطفی مصری "از مورخه بیست و نهم اردیبهشت ماه دست به اعتصاب غذا زده است و با گذشت نزدیک به یک ماه، مسئولین زندان به اعتصاب غذای وی، بی توجهی بوده‌اند. مصطفی مصری به اتهام "اقدام علیه امنیت ملی" به سه سال و نیم حبس محکوم شده است. پیشتر نیروهای بازرسی زندان در بخش ملاقات زندان مرکزی ارومیه پس از بازرسی شدید بدنی خانواده پنج زندانی سیاسی، با اعتراض این خانواده‌ها مواجه شده بود و مسئولین رژیم اقدام به بی‌احترامی و توهین به خانواده این زندانیان سیاسی کرده‌اند. مسئولین رژیم عنوان کرده‌اند از این پس، بنا به بخش‌نامه حفاظت زندان، هر بار به صورت شدید خانواده زندانیان مورد بازرسی بدنی قرار خواهند گرفت و هر کس هم اعتراضی دارد، حق ملاقات با زندانیان را ندارد. همچنین طی چند ماه گذشته، حفاظت زندان و اداره اطلاعات ارومیه، فشار بر زندانیان سیاسی را با احضار و تهدید آنها به انتقال به زندانهای دور افزایش داده است و در جریان همین فشارها "بند ۱۲" که محل نگهداری زندانیان سیاسی بوده

مختصری از تاریخ یک دوره / بخش چهاردهم



عبدل کلپرین

در سال ۶۳ تا ۶۴ در واحدهای کوچک ۶ تا ۸ نفره بنام دسته سازمانده به مناطق اشغالی تحت کنترل رژیم می رفتیم. پیشتر به وظایف دسته های سازمانده اشاره کرده بودم اما در این دوره برخلاف سال ۶۲ که بصورت فردی یا حداکثر دو نفره این ماموریتها انجام میشد، خاصیتش این بود که واحدی با این کمیت هم می توانست خود را مخفی کند و هم اینکه در صورت رویرو شدن با نیروهای رژیم از خود دفاع کند. بنا به تجربه ای که در این عرصه از فعالیتها داشتیم، با این کمیت کار بهتر پیش می رفت. علاوه بر این به لحاظ کیفیت رقابلی برای انجام این ماموریتها انتخاب می شدند که بدرجائی آمادگی امر سازماندهی، تبلیغ و ترویج در میان مردم را داشته باشند. برخورد متین با مردم، صبر و حوصله در پاسخگویی به مسایل و مشکلات آنان و کلا اولویت این عرصه از فعالیت، اهمیتتی توده ای و اجتماعی داشت. اقدامات نظامی جزو اولویت کار دسته های سازمانده نبود و همانگونه که از اسمش پیداست، فعالیتی سازمانگرا در میان مردم بویژه در دل مناطق اشغالی تحت کنترل نیروهای رژیم بود. برای دادن تصویری عینی تر شاید بهتر این باشد یکی از این ماموریتها را که هم جنبه سازمانگرا، تبلیغ، ترویج و مواجه شدن با درگیری نظامی بود را بازگو کنم.

اواسط پاییز سال ۶۴ دسته سازمانده که مسئولیت آن بر عهده من بود عازم مناطق اشغالی شد. منطقه حضور این واحد ۶ نفره منطقه سارال، برپله سارال، بخشی از لیلخ تا نزدیکی چم شار سندرچ بود. این مجموعه از مناطق در شمال، شمال غرب و شرق شهر سندرچ واقع شده است. پاییز آن سال هنوز هوا کاملاً سر نشده بود و واحد ۷ نفره ما با

استفاده از کیسه خوابهایی که با خود حمل می کردیم می توانستیم در میان درختان، دره ها و یا قله کوهها و در محللهای استتار شده شب را به روز برسانیم. علاوه بر کیسه خواب، تفنگ و حمایل فشننگ، سه عدد بی سیم، دوربین نظامی همراه با هر نفر یک کوله پشتی کوچک جمع و جور که مواد خوراکی و برخی نیازهای شخصی مان در آن جا می گرفت را با خود به همراه داشتیم. اگر قرار بود که در بیرون از روستا و در جای امنی مخفی شویم شب قبل از آن وارد روستایی میشدیم که پایگاه رژیم بر بلندی یکی از تپه های اطراف آن بفاصله چند صد متری قرار داشت. نیروهای مستقر در این پایگاهها بندرت جرئت می کردند که شب را در روستا یا اطراف آن خود را نشان دهند. بگفته مردم روستاها شبها حاکمیت با نیروهای ما بود و این تا حد زیادی موقعیت ما را برای تقابل نظامی یا حضور در روستاها برای استراحت و تامین مواد خوراکی فراهم می کرد.

واحد ۶ نفره ما معمولاً در دو تیم سه نفره به دو منزل می رفتیم و از طریق بی سیمهایی که در اختیار داشتیم هر ۱۵ دقیقه یکبار جویای وضع و حال همدیگر می شدیم. در اینگونه مواقع صاحب خانه خود یا پسر جوانش نقش نگهبان را در اطراف خانه ایفا میکرد. این در حالی بود که بقیه مردم روستا و نیروهای مستقر در پایگاه از حضور ما مطلع نبودند و بیشتر بخاطر استراحت و بدون سر و صدا به دو منزل می رفتیم. مواقع دیگری و بنا به موقعیت منطقه و شناخت ما از اوضاع، به گونه ای به روستا وارد می شدیم که بعد از استراحت کوتاهی قصد جمع کردن مردم در مسجد روستا یا منزل بزرگی برای سخنرانی با آنها در دستور کارمان بود. در این مواقع با گذاشتن نگهبان بصورت نوبتی و همچنین همکاری جوانان روستا در فعل و انفعالات نیروهای پایگاه میتوانستیم مهمان مردم با محبت و دوست داشتنی روستاها باشیم که از صمیم قلب از خود مایه می گذاشتند و تلاش می کردند بهترین و در دسترس ترین امکانات خوراکی را سر سفره برای



غروب و حرکت مجدد بسوی مناطق روستاهای دیگر کمبودهای خوابی را که هیچوقت جبران نمی شد جبران کنند.

در این ماموریتها تعدادی از دوستداران دختر و پسر طی هر دوره ای برای ملحق شدن به صفوف ما از شهر یا روستا تماس می گرفتند و تا موقع بازگشت به مناطق آزاد و تحت کنترل نیروهای ما، به ما ملحق می شدند و بعد از بازگشت از این ماموریتها چند ماهه، برای آموزش سیاسی و نظامی فرستاده می شدند. در این دو عکس که متعلق به آن تاریخ و آن ماموریتهاست، دسته سازمانده را در یکی از مخفی

ادامه دارد



نگاه هفته

از صفحه ۱۰

سومین سالی که پدرم در روز تولدم با من نیست!
آیا نباید این دنیای وارونه را واژگون کرد و دنیای دیگری ساخت؟

نیما ابراهیم زاده

میناب محکوم شد اما به دلیل داشتن پرونده باز قبلی، به اتهام اقدام "علیه امنیت ملی" به ۱۵ سال حبس دیگر محکوم و مجموعاً به ۴۵ سال حبس محکوم گردید. رضایی "اواخر فروردین ماه سال جاری، پس از قطعی شدن حکم از زندان مرکزی سمنان به زندان میناب تبعید شد.

پاوه: دستگیری

به گزارش وبسایت کردستان میدیا، "عزت شریفی"، "هدی شریفی" و "شهرام امیرخانی" سه کوهنوردی بودند که بیست و چهارم خردادماه سال جاری از سوی نیروهای رژیم ایران بازداشت شدند. به گفتنی يك منبع مطلع، این سه کوهنورد کرد در حال بازگشت از کوه شاهو بوده‌اند که توسط نیروهای اطلاعاتی سپاه پاسداران رژیم ایران در مکانی به نام "تپه دوریشان" در نزدیکی دهستان شمشیر از توابع پاوه بازداشت شدند. این سه کوهنورد، پس از يك روز بازداشت در اداره اطلاعات پاوه و بازجویی آزاد شدند.*

است. شش ماه پیش منحل و زندانیان جرائم خطرناک را از بندهای دیگر به این بند منتقل کرده‌اند. در همین رابطه، پیشتر نیز "محمد حسین رضایی" زندانی سیاسی محبوس در زندان میناب، با دوختن لبهای خود اعتصاب غذا کرده است. رضایی در اعتراض به وضعیت زندان و رفتار زندانبانان با زندانیان و بی‌توجهی مسئولین به خواست آن‌ها، اعتصاب غذا کرده بود. همچنین مسئولین زندان، شانزدهم خردادماه "رضایی" را به زندان افرادی میناب منتقل کرده و وی را از ملاقات و حق تماس با خانواده‌اش محروم کردند. محمد حسین رضایی در خردادماه سال ۱۳۹۰، به همراه "فریدین (فخرالدین) فرجی"، "چنگیز قدم‌خیر" و "ایوب اسدی" به اتهام محاربه و درگیری با نیروهای سپاه پاسداران رژیم در یکی از روستاهای تابعه سمنان بازداشت شدند. مورخه بیست و نهم شهریورماه "محمد حسین رضایی" ۳۰ سال زندان و تبعید به زندان

بدهند او را زندانی کرده‌اند؛ شب روز این افسوس خوردن‌ها کار من و بقیه اعضای خانواده شده است؛ می‌خواهم بگویم پدر جان آن‌ها ما را مورد اذیت و آزار قرار می‌دهند اما نگران نباش تعداد زیادی ما را دوست دارند و تو را قهرمان میدانند هر روز که این انسان‌ها را می‌بینم به زنده ماندن امیدوار می‌شوم. امیدوارم که سال بعد در همین روز بدون بیماری و در کنار پدرم این روز را جشن بگیرم.

نیما ابراهیم زاده فرزند زندانی سیاسی در بند بهنام ابراهیم زاده.*

اول ریش تراشیدن را به من می‌آموزد... سه سال است که در دنیای آرزوهایم پدرم آن دوست و رفیقی است که من را همراهی می‌کند دوست داشتم کسی خبر در راه بودن و بازگشت پدر را به من کادو دهد؛ می‌خواستم با پدرم کیک تولدم را می‌پریدم؛ افسوس که که امروز به جای پدرم سرطان در غم و شادیم همراه شده‌است. دوست داشتم آزادی پدرم کادوی تولدم باشد!

پدرم يك انساندوست و فعال کارگری است که برای ساخت يك دنیای بهتر تلاش می‌کند. افسوس به جای این که به پدرم تقدیر نامه

امروز روز تولدم بود و متأسفانه باز هم پدرم در کنارم نبود؛ سه سال متوالی است که پدرم در غمها و شادی‌هایم در کنارم نبوده است. در این سه سال همیشه آرزو داشته‌ام که يك بار پدرم وارد شود و حضورش و احساس با وی بودن هدیه بزرگ تولدم شود.

سه سال است که در دنیای رویاهایم پدرم با من صحبت می‌کند، مانند هر پدر دیگری زندگی و بهتر زیستن را به من می‌آموزد، من را به مسافرت می‌برد، برای بار

نامه زندانی در بند بهنام ابراهیم زاده به مناسبت سالروز تولد تنها فرزندش نیما ابراهیم زاده!

کنار پدر و مادری مهربان، اما امروز نیمای عزیز در این شرایط سخت محروم شده‌ای از آغوش گرم و پر مهر و محبت پدری. نیمای عزیز ۲۵ خرداد سالروز تولدت را بار دیگر تبریک می‌گویم تولد تو تولد امید و آرزو... نیما جان تولدت مبارک!

پدر در بند، بهنام ابراهیم زاده، زندان اوین

افسوس که هنوز در زندان و حبس و اطرافمان دیواره‌های سر به فلک کشیده بتونی اوین محاصره مان کرده‌اند و دور از تو و با تو بودن! پس نازنینم گفتنی‌ها بسیار است و ناگفتنی‌ها بیشتر، برایت با عشق می‌نویسم پس تو نیز با عشق بخوان. هر زمان که دوست داشتی بخوان، من نگاهم به آینده‌ای روشن است تا شاید روزی با دیده‌ای بینا تر از امروز باز هم بنویسم. امروز از تو و برای تو نوشتم چون من هم روزی پسری نوجوان و کوچک بودم در



اکنون که این نامه را برایت می‌نویسم بهار از همه سو بر من تاخته است رودخانه‌ها و دریاچه‌ها پر آب شده‌اند طبیعت دیواره به شکل طبیعی خود بازگشته است. نیمای عزیزم، فرزند دوست داشتنی ام ۲۵ خرداد سالروز تولدت را با تمام وجود تبریک می‌گویم.

رفاه و خوشبختی همین امروز ممکن است

عامل فقر جمهوری اسلامی است. با سرنگونی این حکومت و با مصادره اموالی که سران رژیم، آیت‌الله‌ها، رانت‌خواران و میلیاردرها غارت کرده‌اند، میتوان بلافاصله آب و برق و گاز و طب و آموزش و پرورش را برای همه جامعه رایگان کرد. با میلیاردها دلاری که هر ماه صرف زندان و سرکوبگران میشود میتوان برای همه مردم مسکن مناسب ساخت. با کوتاه کردن دست امام جمعه‌ها و موسسات مذهبی از خزانه مملکت میتوان زندگی شاد و انسانی برای همه کودکان فراهم کرد. نیروی کار و متخصص و امکانات برای خوشبختی همه مردم وجود دارد. باید جمهوری اسلامی را از سر راه برداشت.

برای سرنگونی جمهوری اسلامی و ایجاد جامعه‌ای انسانی، برای تحقق رفاه و آزادی و برابری،

کانال جدید ۲۴ ساعته میشود

کانال جدید بزودی برنامه‌های ۲۴ ساعته خود را از کانال "نگاه شما" در شبکه هاتبرد شروع میکند.

برنامه‌های آزمایشی ما از روز ۹ خرداد (۲۰ مه) از این کانال پخش میشود.

مشخصات "نگاه شما" به این شرح است:

فرکانس: ۱۱۲۰۰

پولاریزاسیون: عمودی

سیمبل ریت: ۲۷۵۰۰

FEC: ۳/۴

این مشخصات را به دوستان و آشنایانتان اطلاع دهید.

یادآوری میکنیم که برنامه‌های کانال جدید در شبکه کورد کانال همچنان تا روز ۲۰

خرداد اسال (۲۰ ژوئن) ادامه خواهد داشت.

کانال جدید

۷ خرداد ۱۳۹۲. ۲۸. ۴۸. ۲۰۱۲

تلفن و ای‌مایل آدرس تماس با سردبیر

Tel: 00358 405758250

E-mail: abdolgolparian1@gmail.com

همکار نشر به ایسکرا: فرزام کرباسی

E-mail: farzam.karbasi@gmail.com

سرنگون باد جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی!